

نسیم جنوب

www.nasimjonoub.com

سال هفدهم – شماره ۷۲۹– یک شنبه۱۸ اسفند ۱۳۹۲ –۸ صفحه – ۵۰۰ تومان

اعتراض ائمه جمعه بوشهر به انتصاب مدیرعامل غیربومی پارس جنوبی

صفحه ۸

نگاهی به برنامه های هفته بوشهر

بزرگداشت قدمت پنج هزار ساله بوشهر



۸ سید جمال الدین عارف زاده

نوروز بوشهر را برای مسافران، خاطره انگیز کنیم

۷

مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری:

میراث فرهنگی و گردشگری بوشهر یک ویرانه به تمام معناست

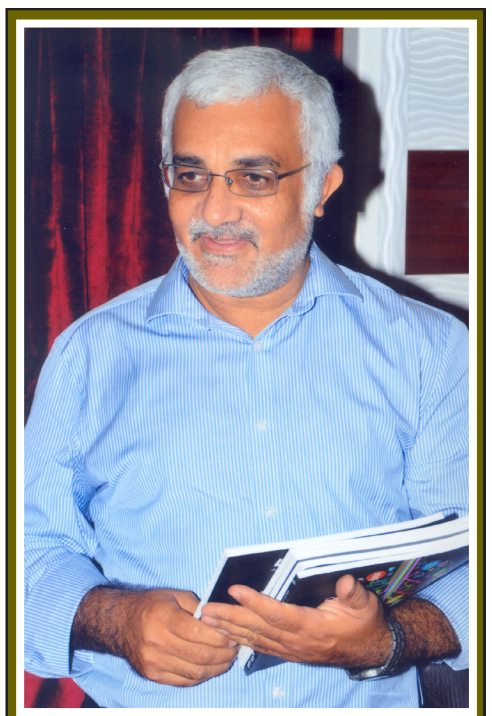
۲

مدیرمسئول نشریه چلچراغ در بوشهر:

باید تعریف جدیدی از روزنامه نگاری داشته باشیم

۸ مهدی جهانبخشان

گمرک بوشهر، خوشنامانی که آسیب دیدند



معرفی پروفسور نبی پور به عنوان مبتکر سال دیابت جهان

شرکت جهانی نوونوردیسک پروفسور ایرج نبی پور را به عنوان مبتکر سال دیابت معرفی و از وی تقدیر کرد.

به گزارش روابط‌عمومی دانشگاه علوم پزشکی بوشهر؛ این تقدیر در راستای دستاوردهای چشمگیر دانشمندان، پزشکان و دانشجویان ایرانی در سال ۲۰۱۳بوده است.

قابل ذکر است این شرکت با همکاری پژوهشگاه علوم غدد و متابولیسم دانشگاه علوم پزشکی تهران در زمینه آموزش کارشناسان بهداشت و بیماری‌ها، ابداع مدل بهینه مراقبت مزمن متناسب با شرایط ایران فعالیت می‌کند.

تحقیقات در خصوص کاربرد داروهای جدید و پرورش تبادل دانش در سطح بین المللی در زمینه‌ی تحقیقات پیشرفته بر روی پروتئین از دیگر فعالیت‌های شرکت جهانی نوونوردیسک است. کمیته گزینش این شرکت در جهت پیگیری اهداف و زمینه‌های تعیین شده برای سال ۲۰۱۳، چهار دانشمند از جمله پروفسور ایرج نبی پور را برای دریافت جایزه و لوح تقدیر معرفی کرده است.



مراسم یکمین سالگرد درگذشت زنده یاد
مرحوم مغفور زرتشت دوانی
روز پنجشنبه ۹۲/۱۲/۲۲ بعدازظهر از ساعت ۱۴:۳۰ الی ۱۶:۳۰ در مسجد النبی (ص) جنب پارک آزادگان
(مجلس زنانه همزمان در همان مکان مقدس)

سپس جهت قرائت فاتحه بر سر تربت پاکش گردهم آمده و یادش را گرامی می داریم.
حضور شما سروران گرامی در این مراسم باعث شادی روح آن عزیزان و تسلی خاطر بازماندگان خواهد بود.

«خانواده های دوانی ، مزارعی پور و سایر منسوبین»

جناب آقای دکتر ارسلان زارع

انتصاب به جا و شایسته حضرتعالی را به سمت فرماندار دشتستان که از چهره های شاخص، دلسوز و زحمتکش و از مدیران مجرب می باشید تبریک عرض نموده، توفیقات روزافزون جنابعالی توأم با موفقیت و بهروزی جهت خدمت به مردم شریف دشتستان را از خداوند بزرگ آرزومندیم.

«غلامرضا کردی- مدیرعامل شرکت دریا پیمان بوشهر
رئیس هیئت مدیره انجمن صنفی شرکتهای خدماتی بوشهر»

حلول سال نو و بهار پرطراوت که نشانه قدرت لایزال الهی و تجدید حیات طبیعت می باشد، را به تمامی عزیزان، خصوصا مهندسان گرامی تبریک و تهنیت عرض نموده، سالی سرشار از برکت و معنویت را از درگاه خداوند متعال و سبحان مسئلت می نماییم.

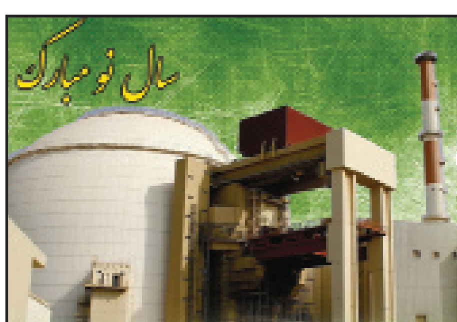
«سازمان نظام مهندسی ساختمان استان بوشهر»



بازدید از مرکز اطلاع رسانی نیروگاه اتمی بوشهر

۲۹ اسفند ۹۲ لغایت ۱۳ اسفند ۹۳

صبح: ساعت ۹ تا ۱۲
بعد از ظهر: ساعت ۱۶ تا ۱۹



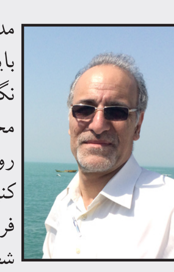
روابط عمومی نیروگاه اتمی بوشهر

تجلیل از دکتر عبدالرسول خیراندیش به عنوان چهره ماندگار



در اختتامیه مراسم بزرگداشت هفته بوشهر، تجلیل از چهره ماندگار امسال بوشهر با معرفی وی توسط دکتر عبدالکریم مشایخی رییس بنیاد بوشهر شناسی صورت گرفت.
در این برنامه، دکتر مشایخی با قرائت روزمه ای از دکتر عبدالرسول خیراندیش پژوهشگر مطرح تاریخی گفت: وی در سال ۱۳۳۶ در برازجان متولد شد، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در این شهر گذراند و تحصیلات عالی را تا درجه دکترای تاریخ در دانشگاه های مشهد، تهران و تربیت مدرس به پایان رساند. از سال ۱۳۶۴ کارشناس کتاب های درسی وزارت آموزش و پرورش بوده و از سال ۱۳۷۱ به عضویت هیات علمی دانشگاه شیراز در آمد.
به گفته دکتر مشایخی، تالیفات او نیز شامل کتاب های تاریخ برای مدارس کشور، تاریخ جهان برای مراکز تربیت معلم، تاریخ کشور های اسلامی ، کتاب ریشه یابی نام و پرچم کشور ها است.
پس از اهدای لوح تقدیر به دکتر خیراندیش، این چهره ماندگار در سخنانی گفت: تاریخ نشان داده بوشهری ها جزو علاقمندترین مردمان این سرزمین به وطن خود بوده اند که این روحیه، ضرورت توجه بیشتر به این شهر از سوی دولت های مرکزی را دوچندان می کند.
دکتر خیراندیش افزود: در خاک و دریای بوشهر چیزی نهفته است که هیچ گاه ذهن و یاد مرا از این آب و خاک پاک نمی کند. وی ادامه داد : درطول سالیان گذشته با وجود امکانات اندک همواره جوانان بوشهری در همه عرصه ها خوش درخشیده اند که علاقمندی به فرهنگ، علم، نوعدوستی و عشق به خدمت تنها دلیل آن است.
چهره ماندگار امسال بوشهر یادآورشد: برای من و همه شهروندان استان بوشهر مایه افتخار است که در همه شرایط از این سرزمین مادری در برابر اجانب دفاع میکنیم.

مدیرمسئول نشریه چلچراغ در بوشهر:
باید تعریف جدیدی از روزنامه نگاری داشته باشیم



مدیرمسئول نشریه چلچراغ گفت: باید تعریف جدیدی از روزنامه نگاری داشته و مطابق با نیازهای مخاطبان رده های سنی مختلف روزنامه را به شیوه جدیدی چاپ کنیم.
فریدون عموزاده خلیلی در شب شعر ملی به مناسبت "هفته بوشهر" در جمع شاعران برجسته کشوری و استانی گفت: وقتی دیدم هفته نامه نسیم جنوب شانزده سالگی خود را می گذراند بسیار خوشحال شدم چرا که کار روزنامه نگاری در ایران مانند بازی کردن فوتبال روی زمین پر از مین است.
وی تصریح کرد: اگر قصد ماندگاری در عرصه مطبوعات را داریم باید احتیاط و ملاحظات بسیاری در حرکت داشته باشیم. عموزاده خلیلی افزود: حرکت فرهنگی دفعتی و آنی نبوده و نمی توان فکر کرد با یک انفجار فرهنگی می توان به هدف رسید بلکه باید آرام و ملایم اثرگذار بود.
این نویسنده مطرح کشور ادامه داد: آنچه که حرکت های فرهنگی در جامعه را ماندگار کرده و باعث اثرگذاری آن ها می شود در ملایمت و مراودات آن بوده و روزنامه نگاری ما اینگونه مصداق پیدا می کند.
مدیرمسئول هفته نامه چلچراغ با بیان این که موفقیت در روزنامه نگاری ایران گذشتن از یک هفت خوان است، اظهار داشت: روزنامه نگاری با مشکلاتی مواجه بوده که نود درصد آن به دولت ها بازمی گردد.
وی ادامه داد: اولین مشکل روزنامه نگاری جذب مخاطب بوده چرا که ما در خیلی از مواقع نیازسنجی نکرده و نمی دانیم در چه دوره ها و چه زمانی چه مخاطب هایی داریم.
عموزاده افزود: باید تعریف جدیدی از روزنامه نگاری داشته و مطابق با نیازهای مخاطبان رده های سنی مختلف روزنامه را به شیوه جدیدی چاپ کنیم.
این روزنامه نگار مطرح کشوری گفت: نکته دوم بحث رقبا بوده و باید بسنجیم برای یک نشریه غیردولتی مهم ترین رقیبش چه ارگان و دستگاهی است.
وی ادامه داد: در این فضایی که تلویزیون رقیب جدی برای نشریات مکتوب است و روزنامه ها با رقبای جدی مواجهند و فرهنگ جز آخرین خرید سبد خانواده هاست، اوضاع اقتصادی نشریات اصلا خوب نیست.
عموزاده افزود: نکته آخر خودسانسوری بوده چرا که مخاطب از شما می خواهد خوب بوده و خودتان باشید اما خیلی از جاها حتی مدیرمسئول روزنامه ها خبر را با توجه به صلاحدید خود چاپ می کنند چرا که ممکن است باعث حساسیت شود. وی خاطرنشان کرد: همه مشکلات را نباید به گردن دولت ها انداخت زیرا بخشی از آن به خود روزنامه نگاران برمی گردد.
عموزاده خلیلی افزود: در سال های اخیر مشکلات باعث شده حساسیت ما نسبت به نوآوری و کارهای جدی کم شود و این موجب شده افسردگی عمومی و افت کیفیت در روزنامه ها خود را نشان بدهد. وی در پایان تصریح کرد: افسردگی حرفه ای تکرار یک خطر است که روزنامه را دچار پژمردگی می کند.

نگاهی به برنامه های هفته بوشهر
بزرگداشت قدمت پنج هزار ساله بوشهر



قدمت پنج هزار ساله تمدنی بوشهر، سابقه شهید و شهادت گرفت

در اولین روز از برنامه های بزرگداشت "هفته بوشهر" مدیران شهری بوشهر با حضور در گلزار شهدای این شهر به مقام شامخ شهدا ادای احترام کردند.
به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" شهردار بوشهر در این مراسم گفت: آمدیم که بگوییم آنچه امروز داریم از شهداست و در واقع شهدا هستند که با فدا کردن جان و روح خود از قرآن، دین، امام(ره)، اعتقادات و تمامیت ارضی ما دفاع کردند.
مهندس سعید آزادشهرکی با بیان این که خوشحالیم در آغازین روز "هفته بوشهر" به پابوس شهدا آمدیم، افزود: امیدواریم بتوانیم راه این عزیزان را ادامه داده تا در آخرت شرمنده آن ها نشویم.
مدیرکل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان بوشهر نیز در این مراسم گفت: از شهردار بوشهر و آقایان خسروی و پارسایی فر و همچنین شورای اسلامی شهر بوشهر تشکر می کنم از این که با برنامه ریزی خوب انجام شده زمینه ای فراهم کردند تا اولین روز از "هفته بوشهر" با نام و یاد شهدا آغاز شود.
مشاور استاندار بوشهر نیز گفت: در کشور ما هر اقدامی که انجام می شود با نام و یاد شهداست. غلامحسین خسروی با قدردانی از نام گذاری اولین روز "هفته بوشهر" به نام روز دفاع، پایداری و صلح هسته ای ابراز داشت: در حقیقت قدمت پنج هزار ساله تمدنی بوشهر امروز سابقه شهید و شهادت می گیرد و همه افتخارآفرینی های این خطه در حوزه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متبرک به نام و یاد شهدا شده است.



ادای احترام به خالو حسین دشتی و بازسازی نبرد مبارزان بوشهری با استعمارگران

در اولین روز از آغاز برنامه های "هفته بوشهر" مدیران شهری با حضور در کوه کزی ضمن بازسازی صحنه مبارزه خالو حسین دشتی و یارانش با استعمارگران، به مبارزان خطه بوشهر ادای احترام کردند. به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" امید پارسایی فر در تشریح مبارزات دلیرمردان بوشهری با مهاجمین به بوشهر گفت: در تنگک سه کوهی به نام کزی وجود دارد که مبارزان جنوبی به مدت سه روز نبرد جانانه ای با استعمارگران انجام دادند.
دبیر ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" با اشاره به شهادت ۶۳ یا ۶۴ مبارز بوشهری در این جنگ اظهار داشت: بنابر اظهارات شاهدین عینی در این جنگ فرزندان و دلیرمردان این آب و خاک تعداد یک هزار تن از سربازان و افسران مهاجمین را از پا درآوردند.
وی افزود: در حال حاضر کشته شدن تعداد یک هزار نفر از مهاجمین در این منطقه در بسیاری از کتاب های تاریخی ثبت و ضبط شده است.
پارسایی فر با اشاره به جذابیت های طبیعی و اقلیمی این منطقه افزود: امیدواریم با عنایت مدیران شهری بتوان این مکان تاریخی را تبدیل به موقعیت گردشگری کنیم.
وی به ساخت فیلم رییسعلی دلواری در این منطقه توسط همایون شهنواز اشاره کرد و ابراز داشت: این که روز اول "هفته بوشهر" به نام روز دفاع، پایداری و صلح هسته ای نام گذاری شده است به دلیل وجود نیروگاه بوشهر در کنار این منطقه تاریخی به عنوان یک فرصت است.

رونمایی از یادمان احمد خان تنگستانی در قلعه ریشهر

اولین مراسم هفته بزرگداشت بوشهر از قلعه ریشهر و با رونمایی از یادمان احمد خان تنگستانی آغاز شد.
مسئول اجرا، نظارت و دبیر ستاد بزرگداشت روز بوشهر در این آیین گفت: در مکانی هستیم که مبدا تاریخ بوشهر توسط یکی از فرزندان این دیار رقم خورده است.
امید پارسایی فر با اشاره به دستور شهردار و همکاری شورا برای نام گذاری اولین روز "هفته بوشهر" به نام روز دفاع، پایداری و صلح هسته ای اظهار داشت: این مکان به عنوان سند تاریخی مقاومت مردم بوشهر شناخته می شود.
دبیر ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" به قیام باقرخان تنگستانی و پسرش احمدخان تنگستانی اشاره کرد و ابراز داشت: در زمانی که بریتانیایی ها بوشهر را در مقابل هرات مورد هجوم خود قرار دادند باقرخان تنگستانی پسرش احمدخان که والی اهرم بود را فراخوانده و در کنار قلعه ریشهر جنگ سختی با استعمارگران انجام می دهند. وی با اشاره به جنگ سه روزه باقرخان و احمدخان تنگستانی با ارتش بریتانیا افزود: سرانجام احمدخان تنگستانی بر اثر حمله شدید بریتانیایی ها به ضرب گلوله به شهادت رسیده است.
شهردار بوشهر نیز در این آیین گفت: در قلعه ریشهر به یاد این شهید بزرگوار به عنوان نماد مقاومت، پایداری و دفاع از کیان، آب، خاک و هستی ایران عزیز از این مجموعه رونمایی می کنیم به امید این که هر چه سریع تر عملیات اجرایی ساخت و نصب این یادبود که محل شهادت این بزرگوار است، رونمایی شود. مهندس سعید آزادشهرکی با بیان این که شهید احمد خان تنگستانی ۱۷۰ سال پیش جانش را فدای این آب و خاک کرده است، اظهار داشت: امروز کلنگ یادمان شهیدی که ۱۷۰ سال پیش جانش را فدا کرد به دست فرزندان این دیار که از رزمندگان سال های دفاع مقدس هستند به زمین زده خواهد شد.
گفتنی است در پایان این مراسم کلنگ یادمان شهید احمد خان تنگستانی توسط یادگاران هشت سال دفاع مقدس به زمین زده شد.

بازدید از محل شهادت رییسعلی دلواری

همزمان با آغاز برنامه های "هفته بوشهر" از محل شهادت رییسعلی دلواری در تنگک بازدید بعمل آمد.
به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" این محل که گفته می شود رییسعلی دلواری در آنجا مورد اصابت گلوله قرار گرفته است در حال حاضر در تملک میراث فرهنگی قرار دارد.
دبیر ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" در جریان این بازدید گفت: برخلاف بسیاری از مردم که تصور می کنند رییسعلی دلواری در دلوار به شهادت رسیده باید به عرض برسانم که این شهید بزرگوار در تنگک اول و در این محل مورد اصابت گلوله قرار گرفته است.
گفتنی است شهردار بوشهر نیز در ادامه قول داد به زودی کوچه ای که محل شهادت رییسعلی دلواری در آن قرار دارد، آسفالت شود.

حضور پرشور شهروندان بوشهری در جنگ فرهنگی بوشهر

برنامه های "هفته بوشهر" استقبال بی نظیر و پرشور شهروندان بوشهری را به همراه داشت.
به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" سالن شهدای کارگر شهر بوشهر شاهد حضور پرشور و بی نظیر شهروندان این شهر بود. در شب دوم هفته بوشهر، ابتدا گروه موسیقی محلی "شالو" به سرپرستی "عبدالله مقاتلی" به روی صحنه رفت که با استقبال گسترده مردم مواجه شد. پس از اجرای برنامه توسط این گروه، ندا عبدالله زاده به عنوان یکی از بانوان موفق بوشهری که ۱۱ سال پیراهن تیم ملی فوتبال بانوان را در اختیار دارد به روی سن رفته و ضمن خوش آمدگویی به مردم به سوالات مجری برنامه پاسخ گفت. پس از وی "نرگس محمدی" بازیگر سریال موفق "ستایش" به دعوت مجری به روی صحنه رفته و از مهمان نوازی مردم بوشهر قدردانی کرد. وی با بیان این که اولین بار است به بوشهر سفر می کنم، ابراز داشت: در طول مدت اقامتم در بوشهر از چندین منطقه این شهر به خصوص دو محله قدیمی آن بازدید داشتم که واقعا تاسف خوردم. پایان بخش جنگ فرهنگی، کنسرت "سیروان خسروی" ستاره موسیقی پاپ ایران بود که با استقبال گسترده مردم مواجه شد. خسروی در این مراسم چندین آهنگ موفق و پرطرفدار خود را به اجرا گذاشت که مورد توجه و تشویق جوانان بوشهری قرار گرفت. وی در بین اجرای برنامه اش با بیان اینکه: اولین بار است در گستره خلیج فارس به اجرای کنسرت می پردازد از خونگرمی و پرانرژی بودن مردم بوشهر ابراز شگفتی کرد.

تجلیل از روحانیون و طلاب بوشهر

شهردار بوشهر گفت: حوزه علمیه خانه ما است و همواره در مقابل طلاب و روحانیون زانوی ادب زدیم و خوشحالم که اعضای شورای شهر هم به تحقق اهداف عالیه کمک کردند.
به گزارش ستاد بزرگداشت هفته بوشهر، سعید آزادشهرکی در آیین تجلیل از روحانیون و طلاب بوشهر به مناسبت هفته بزرگداشت بوشهر اظهار داشت: هفته بوشهر امسال با سال‌های گذشته تفاوت‌های اساسی داشته و مراسم تجلیل از روحانیون و طلاب نیز در همین راستا بوده است.
آزادشهرکی در ارتباط با برنامه‌های روز بوشهر و تجلیل از روحانیون و طلاب، خاطرنشان کرد: برخی گفتند شما به دلیل ترس بوده که مراسم تجلیل از طلاب را در حوزه علمیه برنامه‌ریزی کردید اما باید عنوان کنم حوزه علمیه خانه ما است و همواره در مقابل طلاب و روحانیون زانوی ادب زدیم و خوشحالم که اعضای شورای شهر هم به تحقق اهداف عالیه کمک کردند.
آزادشهرکی در پایان عنوان داشت: شهرداری با نامگذاری برخی میادین و خیابان‌های شهر بوشهر به نام علمای استان موافقت می‌کند.



بازگشایی نمادین بازار قدیم بوشهر

در چهارمین روز از "هفته بوشهر" بازار قدیم این شهر بازگشایی شد. در آیینی با حضور اعضای شورای شهر، شهرداری و مردم بوشهر، در اقدامی قابل تحسین بازار قدیم بوشهر که توسط میراث فرهنگی بازسازی و مرمت شده بود بازگشایی شد. با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد بافت تاریخی بوشهر، احیا بازار قدیم این شهر و در کنار بازسازی سایر اماکن تاریخی بافت قدیم بوشهر، می‌تواند در دمیده شدن روح زندگی و نشاط در این منطقه از شهر بوشهر تاثیرگذار باشد. بازار قدیم بوشهر در محله شنبدی از محلات قدیمی بوشهر قرار دارد و شامل ۲۶ غرفه است که به مناسبت هفته بوشهر غرفه‌های مختلفی در این بازار تدارک دیده شده بود. در مراسم افتتاح علاوه بر حضور مسئولان شهری و استانی، ضمن اجرای موسیقی محلی بوشهر، محمد صغیری از هنرمندان استان بوشهر در یکی از غرفه‌ها به اجرای شاهنامه‌خوانی پرداخت.

«شب شعر ملی» با حضور شاعران ملی برگزار شد

شب شعر ملی به مناسبت هفته بوشهر در فضای باز موزه تجارت و دریانوردی بوشهر برگزار شد. به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر"، «شب شعر ملی» به مناسبت هفته بوشهر در فضای باز موزه تجارت و دریانوردی با حضور شاعران نام آشنا و مطرح کشوری برگزار شد. این مراسم به همت شورای شهر و شهرداری بوشهر و ستاد بزرگداشت هفته بوشهر برگزار شد شاعران شعرهای خود را برای حضار خواندند.
از مهمانان ویژه این شب شعر می‌توان به مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بوشهر، رئیس شورای شهر بوشهر و چند تن از اعضای شورای شهر اشاره کرد. شاعرانی هم چون محمدحسین مهدوی سعیدی (م.معید)، محمد حسن آرش نیا، زنگویی، ابوالقاسم ایرانی، اسکندر احمدنیا، عموزاده خلیلی و تنی چند از شاعران جوان و آینده دار بوشهر در این شب شعر حضور داشتند. در این مراسم شاعران به ارائه اشعار خود پرداخته و چند کلامی با مردم صحبت کردند.

طنین زیبای "خلیج فارس" در ساحل خلیج فارس

به مناسبت "هفته بوشهر" آهنگ زیبای خلیج فارس توسط روزبه نعمت اللهی در کنار ساحل خلیج همیشه فارس طنین انداز شد. سالن شهدای کارگر شهر بوشهر شاهد حضور دو گروه از نوازندگان و خوانندگان ملی بود. جنگ فرهنگی ابتدا با قرائت کلام الله مجید و پخش سرور جمهوری اسلامی آغاز شد و سپس مجری برنامه با دعوت از چند جوان بوشهری، مسابقه بین آنان ترتیب داد.
پس از آن مهندس سعید آزادشهرکی، شهردار بوشهر به همراه



حمیده ماحوزی، مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان با حضور بر روی سن ضمن خوشآمدگویی به مردم فرارسیدن روز بوشهر را به تمام شهروندان بوشهری تبریک گفتند.
در ادامه یکی از نوادگان کازرونی با دعوت مجری برنامه به روی صحنه رفته و دقایقی به گفتگو با وی پرداخت.
در ادامه روزبه نعمت اللهی با آهنگ معروف خلیج فارس خود به روی سن رفته و با استقبال پرشور و بی نظیر مردم و حاضرین مواجه شد. حضور پرشور مردم و همکاری حاضرین در مراسم به حدی بود که این خواننده پاپ موسیقی ایران بارها در بین اجرای برنامه اش از مردم قدردانی کرد.
نعمت اللهی خطاب به حاضرین در مراسم گفت: تاکنون در شمال، جنوب، شرق و غرب کشور برنامه اجرا کردم اما مردمی پرانرژی تر از مردم بوشهر ندیدم.
پس از پایان آهنگ های نعمت اللهی وی به دلیل همکاری و حضور پرشور مردم در سالن، آهنگ خلیج فارس را برای بار دوم اجرا و سپس صحنه را ترک کرد.
پس از این کنسرت زیبا، حسین ماهینی، بازیکن بوشهری تیم فوتبال پرسپولیس با دعوت مجری به روی سن رفته و لحظاتی را با شهروندان بوشهری به گفتگو پرداخت.
پس از ماهینی، ایرج صغیری، پیشکسوت تئاتر بوشهر و کشور نیز در کنار مجری برنامه حاضر شد و دقایقی با مردم گفتگو کرد. صغیری در این مراسم ماهینی را سردار فوتبال ایران نامید و به مردم اطمینان داد وی هر روز بهتر از گذشته قله های ترقی را طی کند. پایان بخش برنامه ها اجرای موسیقی سنتی توسط گروه ارکستر موسیقی ملل به رهبری پیمان سلطانی بود.

بازسازی صحنه اعزام رزمندگان بوشهری به جبهه

به مناسبت بزرگداشت "هفته بوشهر" صحنه اعزام رزمندگان بوشهری به جبهه بازسازی شد. یکی از بسیجیان در این مراسم گفت: در این محل نیروهای جبهه و جنگ استان بوشهر ثبت نام کرده و به جبهه های حق علیه باطل اعزام می شدند. در پایان صحنه های نمادین از ثبت نام رزمندگان و اعزام آنان به جبهه ها اجرا شد و دانش آموزان بوشهری نیز با شعارهای "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر اسراییل" از این صحنه ها استقبال کردند.

اجرای کنسرت پرشور فریدون آسرایی در بوشهر

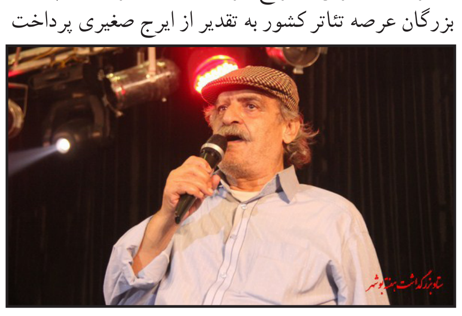
کنسرت پرشور فریدون آسرایی در گرامیداشت "هفته بوشهر" در سالن شهدای این شهر برگزار شد. به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" در این شب که ازدحام جمعیت و استقبال گسترده مردم موجب شگفتی خواننده مشهور موسیقی پاپ ایران شده بود، سبب شد تا فریدون با ابراز شگفتی از حضور بوشهری ها برای دقایقی مدت برنامه های خود را افزایش دهد. آسرایی با بیان این که تاکنون مردمی به این پرانرژی و پرشوری ندیده است، افزود: معمولا در چنین مراساماتی چند آهنگ از قبل پیش بینی شده اجرا می شود اما به دلیل شور وشعور حاضرین در مراسم آهنگ های بیشتری را اجرا می کنم. وی همچنین در بین اجرایش چندین بار از نظم و انظباط در سالن و پرانرژی بودن شهروندان بوشهری قدردانی کرد. آسرایی در پایان برنامه هایش دو آهنگ به شهروندان حاضر در مراسم پیشنهاد داد که البته به دلیل استقبال مردم گفت که هر دو آهنگ را اجرا می کنم.

جشنواره دوقلوها در بوشهر برگزار شد

به مناسبت هفته بوشهر جشنواره دوقلو و چندقلوها در بازار قدیم بوشهر برگزار شد. به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر"؛ جشنواره بزرگ چندقلوها به مناسبت هفته بوشهر برای نخستین‌بار در بازار قدیم این شهر با حضور عده بسیاری از دوقلوها و سه قلوها در این شهر برگزار شد. مسئول برگزاری این جشنواره گفت: همیشه در فکرم بود که این مراسم را برگزار کرده و هیچ روزی را زیباتر از روز بوشهر ندیدم. عباس مطاف ادامه داد: همیشه دوست داشتم انجمنی تشکیل داده شده که این دوقلوها شناسایی شوند و به بهانه‌هایی به بهترین شکل از آنها حمایت کنیم. مطاف تصریح کرد: شماره‌های ۱۷۰ دوقلو را داشته و به آنها زنگ زده و از آنها دعوت کردیم در این مراسم حضور داشته باشند تا بهانه‌ای برای فرهنگ‌سازی باشد.
از نکات جالب در این مراسم حضور دوقلوها در همه رده‌های سنی و حضور دو خواهر دوقلو که یکی از آنها دو پسر دوقلو و دو نوه دوقلو داشت، بود.

بعد از ۴۰سال و در هفته بوشهر؛ نمایش تئاتر«قلندر خانه» در حضور بزرگان سینما

بعد از گذشت ۴۰سال تئاتر «قلندر خونه» به کارگردانی ایرج صغیری و با استقبال فراتر از انتظار هنردوستان در بوشهر برگزار شد. به مناسبت برنامه بزرگداشت هفته بوشهر با حضور اهالی هنر دوست بوشهر و چند تن از بزرگان سینمای ایران بعد از ۴۰ سال تئاتر «قلندر خانه» در سالن کانون تربیت امام خمینی(ره) برگزار شد. ایرج صغیری کارگردان و بازیگر معروف بوشهری در عرصه هنر تئاتر و نمایشنامه خوانی کشور در ابتدای مراسم جزئیات تئاتر «قلندر خانه» را برای حاضرین تشریح کرد.در ادامه اکبر زنجان‌پور از بزرگان عرصه تئاتر کشور به تقدیر از ایرج صغیری پرداخت



و گفت: مایه خوشحالی است که برای ایرج صغیری هنرمند خلاق کشورمان مراسمی گرفته شده تا مردم دیارش بیشتر با کارهای او آشنا شوند. این فعال هنری ادامه داد: ایرج صغیری باید بهانه‌ای باشد تا فعالیت هنری و نمایشی این دیار به سراسر ایران معرفی شود. ادامه این برنامه با پخش قسمتی از اثر صغیری ادامه یافت که تحسین حاضرین در همایش را به همراه داشت.داریوش ارجمند نیز از مفاخر عرصه سینمای کشور دراین مراسم به بیان مختصری از آثار صغیری پرداخت و گفت: «مه پلنگ» و «قلندر خانه» از آثار ارزشمند وی به شمار می‌رود. وی گفت: ایران سرشار از سرمایه عظیم تئاتر است و صغیری توانست با کارهای جاودانه خود ایران و حتی دنیا را درنوردد. این بازیگر معروف ادامه داد: همانطور که با شنیدن صدای کمانچه احساس حضور در کردستان و لرستان می‌کنیم با شنیدن صدای نی انبان خود را در کنار سواحل خلیج پارس می‌دانیم. از نکات قابل توجه این تئاتر حضور داوود رشیدی به عنوان یکی دیگر از مهمانان و چهره خوشنام سینمای کشورمان بود که در حین برگزاری مراسم از آثار ایرج صغیری که در راهرو کانون به نمایش گذاشته شده بود دیدن کرد. پخش قسمتی از اثر حسین مباهات کارگردان بوشهری از دیگر برنامه‌های این مراسم بود که در آن به جزئیات زندگی ایرج صغیری هنرمند به تمام معنای بوشهری‌ها در تئاتر نمایشی پرداخته بود. در ادامه توسط ایرج صغیری قسمت‌هایی از نمایشنامه «ابوذر» برای هنردوستان حاضر در این آیین اجرا شد که با استقبال خوب حاضرین در سالن همراه شد.حسن ختام این برنامه اجرای تئاتر «قلندرخانه» بعد از چهل سال در بوشهر بود. این تئاتربه کارگردانی ایرج صغیری و توسط بازیگران نسل جدید و قدیم بوشهر اجرا شد که با اجرای خاطره انگیز و به یاد ماندنی این تئاتر شبی به یادماندنی را برای حاضرین در سالن رقم زدند.

سالن کنسرت فرزاد فرزین در بوشهر مملو از جمعیت شد

در مراسم جنگ فرهنگی بوشهر سالن اجرای کنسرت فرزاد فرزین مملو از جمعیت شد.
به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" شهروندان بوشهری که ساعت ها پیش از آغاز کنسرت خیابان ها و کوچه های اطراف سالن شهدای کارگر این شهر را به تسخیر خود درآورده بودند، در ساعت ۱۸ وارد سالن شده تا خود را برای مشاهده کنسرت فرزین آماده کنند. گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" حاکیست، ازدحام جمعیت به حدی بود که تردد در مسیر منتهی به خیابان شهید چمران را با مشکل مواجه می کرد.
سرانجام فرزین حدود ساعت ۲۱ به روی صحنه رفت اما به دلیل ازدحام جمعیت و هجوم بیش از حد حامیان و دوستداران وی به اجرای سه آهنگ خود اکتفا کرد.
به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر" از حاشیه های جالب این مراسم حضور طرفداران فرزین از اقصی نقاط استان و حتی استان های همجوار بود به طوری که در بین جمعیت بسیاری از علاقمندان به فرزین از استان های فارس و کهگیلویه و بویراحمد نیز دیده می شدند.

امام جمعه بوشهر: خیمه‌های معرفتی سرفصل نوینی در آموزش و تربیت اسلامی در بوشهر

امام جمعه بوشهر گفت: برپایی خیمه‌های معرفتی سرفصل نوینی در تربیت، هدایت و آموزش اسلامی در فضای پاک ولایتمدار شهر بوشهر ایجاد کرده است. آیت‌الله غلامعلی صفایی بوشهری همراه با تعدادی از مسئولان از خیمه‌های معرفت در ساحل بوشهر بازدید کرد. امام جمعه و نماینده ولی فقیه در استان بوشهر در این بازدید ضمن ابراز رضایت از برگزاری خیمه‌های معرفت که به مناسبت هفته بوشهر برپا شده است، گفت: این اقدام ارزشمند سرفصل نوینی در تربیت، هدایت و آموزش در فضای پاک ولایتمدار شهر بوشهر ایجاد کرده است. وی با بیان اینکه برگزاری خیمه‌های معرفت برای نخستین‌بار در بوشهر صورت گرفته است، تصریح کرد: از شورا و شهرداری بوشهر و همچنین روحانیون مسئول برگزاری این طرح نهایت تقدیر و قدردانی را دارم.

بافت قدیم پاکسازی شد

سازمان مدیریت پسماند شهرداری بندر بوشهر به مناسبت هفته بوشهر با همکاری گروه مردمی حامیان بوشهر پاک به پاکسازی مردمی ۴ محل (بافت قدیم) اقدام نمود.
به گزارش خبرنگار ستاد بزرگداشت "هفته بوشهر"،این همایش با حضور غلامزاده فرد، مدیر عامل سازمان مدیریت پسماند، کارمزد، معاون این سازمان و کارشناسان سازمان مدیریت پسماند و ناظرین و با همکاری مردم فهیم بوشهر دانشجویان دانشگاه های شهر بوشهر و اساتید و فرهنگیان و با هدف فرهنگ بهداشت محیط شهری، با حفظ محیط و احیا محیط زیست، آشنایی بیشتر مردم با بافت قدیم بوشهر در زمان پاکسازی برگزار شد.

نسیم جنوب
nasimjonoub



با نوشتاری از :
علی آتشی
مهدیه امیری
مهتا بذرافکن
قاسم تنگسیرنژاد
اسماعیل حسام مقدم
احمد حسام مقدم
سبحان حسن پور
محمدرضا حیدرپور
مینا دُرعلی
کامران دشتی
سیاوش سبزیان
حسام سلامت
رضا شبانکاره
تورج صیاد پور
حمید موذنی
مصطفا مهرآیین

پرونده ی سینمایی« هامون»

هامون

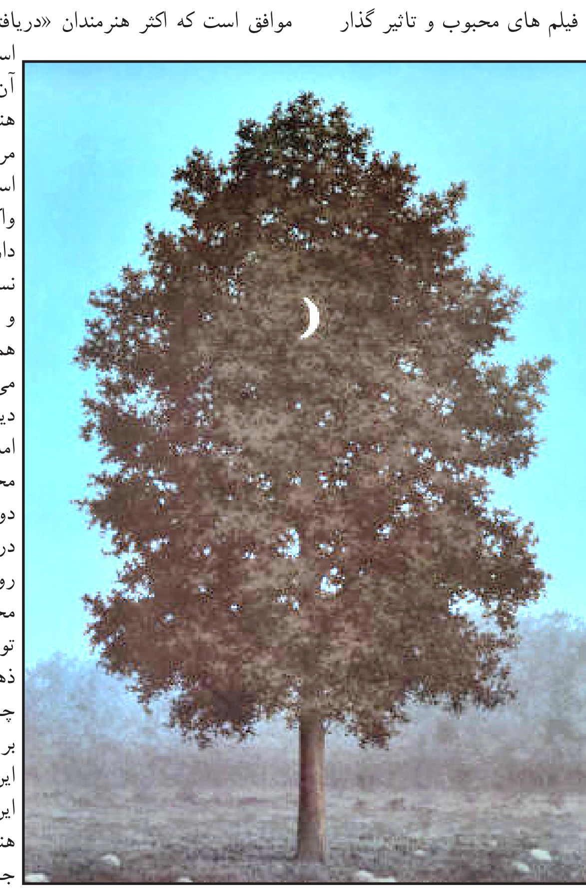
سینما؛ نیمه ی پنهانِ ما

استخراجِ واقعیت

درباره ی ضرورت پرداختن به فیلم های محبوب و تاثیر گذار از دیدگاه فعالان فرهنگی

قاسم تنگسیرنژاد

چندی پیش «هامون» بر آن شد تا فیلم های محبوب و تاثیر گذار از دیدگاه فعالان فرهنگی و هنری استان بوشهر را در قالب پرونده ای مطبوعاتی در اختیار مخاطبان عزیز بگذارد. خوشبختانه این امر اکنون محقق شد و «هامون» توانست یکی از پرونده های ویژه ی نوروز ۹۳ خود را به این امر اختصاص دهد. اما ضرورت ایجاد چنین پرونده ای چه بود؟



بدون تردید بدیهی ترین حُسن این کار مواجهه با چند «پیشنهاد سینمایی» یا «دعوت به تماشا» از سوی فعالان فرهنگی و هنری است. آشنایی با «فیلم ها /جهان ها»ی جدید که ممکن است تاکنون بدان ها برخورد نکرده باشیم – آن ها را ندیده باشیم – یا اگر برخورد کرده باشیم با قرائت دیگری بوده است. در واقع ما با دو پیشنهاد رو به روایم: یکی تماشای فیلم های مختلف و دیگری مواجهه با خوانش های متفاوت – با خواندن یادداشت هایی که در این مجموعه گردآوری شده است – اما سوای از این مباحث پاسخ به برخی پرسش ها ضروری به نظر می رسد.

فیلم تاثیر گذار چگونه فیلمی است؟ در پاسخ بدین پرسش بی شک هر خواننده ای به فراخور پیش فرض های ذهنی اش با آن برخورد می کند. نکته ای که به زعم نگارنده شدت «عالی» به نظر می رسد! این که دریابم تاثیر گذاری را از چه زاویه ای می بینم؟ چه بسا پس از برخورد با نظرات دیگران، دریچه های تازه ای بر ذهنم گشوده شود یا در نهایت «تاثیر»، به تغییر پیش فرض هایم بیانجامد. بدون شک تاثیر از دیدگاه نگارنده میزان واقعیتی است که فیلم بر ما نمایان می سازد. به زعم چزاره زاواتینی: «دیگر از بی اعتمادی ناخودآگاه نسبت به واقعیت و پرهیز توهم آلود و دو پهلو از آن دست برداشته ایم، و آموخته ایم تا حد نامحدودی به امور، واقعیت ها و مردم اعتماد کنیم. لازمه ی چنین موضعی، استخراج واقعیت، توان بخشیدن به آن و ارتباط و مجموعه ای از واکنش هاست، یعنی مواردی که تا این اواخر آن ها را سوای واقعیت تصور می کردیم. هم چنین علاقه ای حقیقی و طبیعی نسبت به رویدادها می طلبد، جست و جوی ژرف ترین ارزش های پنهان انسانی. به همین علت است که احساس می کنیم سینما نه فقط باید افراد هوشمند، بلکه قبل از همه، روان های زنده و با اخلاق ترین مردم را فراگیرد.» [اندیشه هایی درباره ی سینما، چزاره زاواتینی، ترجمه ی علی عامری، فصلنامه ی سینمایی فارابی، دوره ی یازدهم، شماره ۴۱، صفحه ی ۲۱۲] از دیدگاه من چنین آثاری می توانند بر مخاطبان خود تاثیرگذار باشند. تجربه ای جدید برای رویایی با واقعیت. نگارنده با این گفته موافق است که اکثر هنرمندان «دریافته اند که واقعیت بسیار غنی است و کافی است مستقیما به آن بنگریم، هم چنین وظیفه ی هنرمند، تکان دادن یا برآشفتن مردم در موقعیت های نمایشی استعاری نیست، بلکه ایجاد واکنش در بیننده – اگر دوست دارید تکان دادن و برآشفتن– نسبت به اعمالی است که وی و سایرین در زندگی واقعی به همان صورت که هست انجام می دهند.» [همان] تا نظر دیگران چه باشد!

اما بحث فیلم شناسی است یا مخاطب شناسی؟ بدون شک هر دو. همان طور که پیش تر آمد در این جا با دو جهان رو به رو هستیم. جهان فیلم و جهان مخاطب. با چنین ایده ای می توانیم رهیافت های تازه ای به ذهن مخاطبان به دست آوریم. چه بسا به پاسخ این پرسش برسیم که «دیگران درباره ی این فیلم چگونه می اندیشند؟» این جاست که ابعادِ پنهان آثار هنری نمایان می شوند. به زعم جلال تهرانی: هر کارگردان در نهایت می تواند سویه ای از سویه های مختلف یک متن را اجرا کند. بدین جهت است که در مواجهه با اجراهای کارگردانان مختلف از یک متن واحد، اجراهای متفاوتی را می بینیم. در این جا هم بدون شک سویه های پنهان – از دید ما – را مشاهده می کنیم. در واقع واضح تر آن است که بگوییم با خوانش های متفاوت از یک متن واحد رو به رو خواهیم شد. در نتیجه از این دریچه است که به ساختار جهان تخیلی و ذهنی مخاطب راه پیدا می کنیم و با پیش فرض هایش آشنا می شویم. بدون شک می دانیم، متون رسانه ای دارای معنایی ثابت یا ذاتی نیستند، در عوض در لحظه دریافت متون از طرف مخاطب است که این متون معنا می یابند، یعنی هنگامی که مخاطب متن را قرائت، تماشا و استماع می کند. به بیان دیگر، مخاطب را مولد معنا می شمرند و نه صرفا مصرف کننده محض محتویات رسانه ای. پس در این جا «هامون» با این پیش فرض به سراغ تدوین و گردآوری چنین پرونده ای پرداخته است. مخاطب را به عنوان مولد معنا می شناسیم، در نتیجه ضروری است دریافت های وی را ببینیم و سپس دوباره بیاندیشیم. شاید تا کنون اشتباه می کردیم. رسیدن چنین پرسشی /شکی غایت نهایی این پرونده بود. به علت طولانی بودن برخی مطالب این ویژه نامه مجبور به تلخیص آن ها شدم.

اما پرونده ی سینمایی هامون– همین پرونده ای که پیش رو دارید – به طور کامل در تارنمای هامون به نشانی www.hamooniran.com بارگذاری خواهد شد. لذا متن کامل یادداشت های این پرونده آن جا قابل دسترسی خواهد بود.

نگاه خیره مدوسا

تاملاتی مطالعات فرهنگی بر سینما

حمید موذنی

یک. سینما، امتداد بینایی و چشم انسان مدرن است

«مارشال مک‌لوهان»، نظریه پرداز کانادایی و مبدع نظریه دهکده‌ی جهانی، رسانه را امتداد حواس دانسته است. متأثر از این نظریه، شاید بتوان فرض کرد که بینایی انسان سنتی ، امتداد یافت و در جهان مدرن به اختراع سینما انجامید. بر پایه‌ی این تأویل، سینما چشم انسان مدرن شد. وجه تمایز دوره‌ی سنت و دوره‌ی مدرن در فرهنگ غرب، مبتنی بر همین امر دیداری و بینشی است که تأمل ورزیدن در جهان را از امری شنیداری به امری دیداری مبدل نموده است. دنیای جدید در فهم و درکی از جهان صورت بندی شده که هژمونی «نگاه خیره»، همه چیز را در چشم اندازی از نگرشها فرو برده است. همان–گونه که با ایجاد پرسپکتیو در نقاشی مدرن بود که جهان طراحی و نقاشی، جهان را دیگرگونه تعریف نمود. در ادامه، با ایجاد دنیای تصاویر متحرک سینما، انقلابی دیگر در نحوه دیدن جهان رخ داد و امر سینما را درجهت امتداد حواس انسانی بنا نهاد.

در سالن سینما انسان به خود می نگرد و به چشم خویش از منظر دیده ی چشم دیگری (کارگردان) خیره میشود. سینما، گویا آینه ای است که انسان با خیره شدن به آن، ذهنیت و رؤیای خود را در بیداری، به تماشا می نشیند و خواب دیگری را نیز دیده و تعبیر می کند. سالن تاریک سینما، همچون بستری از ناخودآگاه انسانی، همه آن آرزوها و امیال و خواسته های واپس زده شده‌ی نهاد بشر را در خود حمل می کند؛ همه آن انرژی‌های حیات بخش و لیبیدوهای جنسی را حمل میکند و همین خود، همچون بازتاباندن دنیایی میماند که همواره در ضمیر ناخودآگاه انسانی نادیده انگاشته میشد و با کشف دنیای سینما، از سردابه ها و تاریک‌خانه های روانی به در آمد و خودش را در قالب سینما محقق نمود. رؤیاهایی که از خواب و بی توجهی بیداری گرفته شدند و آن گاه صنعت سینما بود که جهان خفته ناخودآگاه بشر را تلنگری زد و از غفلت و بی توجهی رهانید.

شاید با همین استدلال؛ «ارسطو ... در نهایت حس بینایی را برتر از همه حواس دیگر دانسته» و نوشته: «بینایی بیشتر از همه‌ی حواس دیگر به ما یاری می‌رساند تا (چیزها) را بشناسیم. این امتیاز حس بینایی و یکی انگاشتن آن با دانایی را افلاطون نیز مطرح کرده بود و تا امروز هم در سخن فلسفی غرب باقی مانده است».

سینما، با عضو اقتدارگرای انسان(چشم)، تعامل مداوم دارد؛ در نتیجه، تأثیر آن بر انسان، بیش از دیگر رسانه–هاست. تعامل سینما با انسان، تعامل تمامیت خواهی (توتالیتاریستی) است و بر همین اساس، چشم انسان در برابر چشمان خیره سینما، تسلیم و منفعل است و داده های سینما را می پذیرد. تحقق امر مدرن در افزارها و دنیای پیچیده انسان مدرن، گونه ای از بهت و ابهام را برای او به همراه آورده و این صورت بندی گفتمانی دنیای مدرن،



او را منقاد و تسلیم نموده است. در واقع، چونان امواج سهمگین مدرنیته، قوی و خانمان برانداز بوده که «هر چیز سفت و سختی را دود کرده و به هوا فرستاده است»؛ از همین رو مواجهه با سینما و امر بصری مدرن، همچون مواجهه با سونامی یا گردبادی سهمناک بوده که خانمان انسان سنتی را ازجا برکنده است؛ گویا این مکافات توانایی و فهم جدید بشریت از جهان بوده است.

دوم. سینما؛ رؤیای جمعی و خواب در بیداری است

سینما؛ «چشمان باز و بسته» است. خواب انسان سنتی در دوران مدرن به رؤیای سینما تبدیل شده است. اگر انسان سنتی از فرط خستگی کار روزانه و تاریکی شب، چشمان خود را می بست و تجربه ای فردی را در خواب به نظاره می نشست، انسان مدرن، در بیداری به سالن تاریک سینما میرود و با چشمانی باز، رؤیایی را به صورتی دسته جمعی، به تجربه‌ی فردی خود می کشاند.

انسان سنتی، روز قبیله ای داشت و در خواب شب، فردگرایی خود را بروز می‌داد. انسان مدرن اما، در زندگی روزمره ، فردیت خویش را بروز می دهد و جمع گرایی (قبیله گی) خود را در تاریکی سالن سینما، تجربه می کند. گوئیا ناخودآگاه جمعی انسان مدرن همواره به همراه او زیست می کند و به همراهش گام برمیدارد و خود را در سالن سینما، پیاده رو، پاساژها و... محقق میکند. دنیای جمعی و همبسته ای که فرد مدرن را در برگرفته و او را همواره در سپهری از گفتمان‌های مختلط تعریف کرده است. در خواب انسان سنتی، حق انتخاب و بروز فردیت معنا ندارد و در اصل، خواب دیدن، کنشی ناخودآگاه و جبری است. اما سینما رفتن، رؤیا دیدن اختیاری انسان مدرن است که فرد با خرید بلیت، فردیت خود و حق انتخاب خویش را نشان می‌دهد. درواقع، نظام هژمونیک و قدرت ساختارین سنت، حتی در ناخودآگاه سوژه های مدرن رسوخ کرده و به گونه ای از بازتولید ناخودآگاه جمعی را – به زعم کارل گوستاویونگ– بازسازی نموده که حتی در خواب ها و رؤیاهای انسان پیشامدرن، همان ابژه ها و روایت ها بازتولید میشده است.

انسان (تماشاگر)، حتی پیش از ورود به سالن سینما نیز در حال رؤیا دیدن است. قدرت هژمونیک سینما در دنیای مدرن به مثابه همان قدرت پساهژمونیک به زعم نگری– هارت(فیلسوفان پسامارکسیستی ایتالیایی و آمریکایی و نویسندگان کتاب «امپراتوری» و «انبوه خلق») می باشد که قدرت را از امری بیرونی به امری درون–ماندگار در زیست سوژه های مدرن مبدل میسازد و به زعم میشل فوکو؛ فیلسوف معاصر فرانسوی، به زیست–سیاست انسان مدرن داخل میشود ، این پیچیدگی دنیای مدرن است که دیگر نیاز به آن نیست که او به خواب برود تا در انقیاد دنیای هژمونیک کهن الگوها درآید، بلکه به زعم رولان بارت، این اسطوره ها در دنیای مدرن به خیابانها و پیاده روها آمده اند و همراه با زیست روزمره‌ی انسان مدرن در حال زیستن و گذران اوقات می باشند. چنان هم نفس و همراه و همزاد با انسان مدرن حرکت میکنند که گویا زنده اند و رؤیا را در همین لحظه و اکنون در حال بازیابی و بازتولید هستند.

دریافت تبلیغات فیلم، تخیل فرد را تحریک کرده و فرد به این دلیل که در ذهن خود درگیر رؤیا میشود، تا لحظه آغاز فیلم ادامه دارد. «خلأ ذهنی، فقدان دل‌مشغولی و خمودگی در جلوی فیلم نیست و به‌خاطر فیلم است که او رؤیایش را میبیند بی آنکه آن را بداند، حتی پس از آن که تماشاگر شود. «موقعیت سینمایی» وجود دارد و این موقعیت، «پیش– هیپنوتیزم» است. برطبق یک مجاز حقیقی، تاریکی سالن از پیش توسط «عالم رؤیای سپیده دم» تجسم میشود (به زعم فروید و بروئر، پیش نیاز هیپنوتیزم است) که مقدم بر آن است و او را از این خیابان به خیابانی دیگر، از این پوستر به آن پوستر می کشاند، و سرانجام او خودش را در یک مکعب معمولی، تاریک و عادی دفن میکند، جایی که جشنواره–ها، جلوه ها را همان فیلمی می نامند که به نمایش درخواهد آمد.»

منبع: بخشی از کتاب " تاریخ سینما در بوشهر" اثر حمید موذنی منتشره در انتشارات شروع می باشد.

همه میگرن داریم

درباره ی فیلم میگرن ساخته مانلی شجاعی فرد

احمد حسام مقدم



در میان چند صد فیلم، انتخاب یک فیلم به عنوان فیلم محبوب خود بسیار دشوار است اما این کلمه را باز کردن و گفتن این که کدام فیلم شانس آن را دارد که محبوب تمامی قشرهای جامعه باشد من را بی درنگ به سوی فیلم"میگرن" سوق داد. فیلمی که کمبود آن به شدت در سینماهای ما حس می شد. فیلم در عین این که ژست به اصطلاح روشنفکری به خود نگرفته آن چنان به سطح زندگی زنانه نزدیک شده که نمود آن برای تماشاگر عینی تر و ملموس تر شده است. میگرن را می توان پازل بدون گره ای عنوان کرد که مسائل زندگی زنان را بدون هیچ گونه لفافه، سیاه نمایی و مرد گریزی بیان می کند. بدون شک میگرن با فیلم‌های شبه روشنفکری تفاوت‌های ماهوی و ریشه‌ای دارد، میگرن به سکون و تلخی اشاره می‌کند اما خود ساکن و تلخ نیست. می‌کوشد به روزمرگی‌ها بخندد و با سکون کنار نیاید. از نمایش مستقیم بدی‌ها دوری کند و تمرکزش را روی آن‌چه به خوبی‌ها منجر می‌شود، بگذارد. اما حاوی نوری حیات بخش است که «حداقل» تداوم زندگی را در این اصوات و افکار و اعمال سردردآور ممکن می‌سازد.

میگرن راوی زنانی با وجه های متفاوت اجتماعی در جامعه است. فیلم زنانی را روایت می کند که دچار معضل تنهایی هستند و این تنهایی آن چنان در پیکره های شان رسوخ کرده که لبخندهای شان را به میگرنی عذاب آور تبدیل نموده است، اما وجه مشترک تمامی شان، با وجود تفاوت های ساختاری میان آن ها، امید و تلاش برای زندگی بی دغدغه و بی سردرد در شهری است که دوستش دارند. فیلم به زنان تا آن جا توجه دارد که کلیشه نشوند ولی آن قدر هم از آن ها دور نیست. مردان در میگرن نقش آدم بد و مانع را بازی نمی کنند.

در مجموع فیلم از سه اپیزود در سه خانه مجزا در یک آپارتمان تشکیل شده که در عین داستان های متفاوت در هر خانه، زنجیره ای از حوادث این اپیزودها را به هم متصل می کند. در خانه شماره یک خانواده ای زندگی می کند که تازه صاحب خانه شده اند و در ادامه مردی به خارج کشور می رود و در این هنگام با زنی (پانته آ بهرام) روبرو هستیم که به تازگی دچار تنهایی شده است. در خانه شماره دو زنی(هنگامه قاضیانی) با دختر خردسال خود که در حال رسیدن بلوغ است زندگی می کند. زن مترجم و نمادی از قشر تحصیل کرده و فرهنگی جامعه را نشان می دهد که گرفتاری ها و دغدغه های زندگی او را از دخترش که در حال رسیدن به بلوغ است دور کرده است. همچنین زن نوعی حرکات وسواسی پیدا کرده که بازتولیدی از تنهایی و فشارهای اجتماعی در وجودش است. در خانه ی شماره سه دوربین خانواده ای را به تصویر می کشد که پیرزن (گوهر خیراندیش) با بحران هویتی روبه رو ست. او دوست دارد شبیه بچه باشد! از طرفی دیگر، دختر این پیرزن که اواخر میان سالی خود را می گذراند، کل زمان خود را به تامین مخارج خانواده می گذراند (روی آوردن زنان به مشاغل خانگی که تقابل بین حوزه ی عمومی و خانگی را تا حد بسیار زیادی کاهش می دهد اما معایبی همچون شکل نگرفتن هویت اجتماعی زنان در جامعه را در پی خود به همراه دارد.) و همچنین پسر خانواده که تمام دغدغه اش ایجاد رابطه با جنس مخالف و جستجوی امیال جنسی است. این کاراکتر نشان از مردی است که هنگام سنین بلوغ در ایجاد یک رابطه ی صحیح ناتوان بوده و این ناتوانی را با خود تا دوران بعد از بلوغ نیز یدک می کشد. این ناتوانی سبب شده تا وی برای ترسیم مسیر صحیح زندگی خویش دچار مشکل شود. او همچنین در سطح محدودی مانده و تنها درجا می زند. در فیلم سعی شده مسائل کلیدی زنان که در جامعه و خانواده با آن روبرو هستند بیان گردد که در همین محور می توانیم به تقابل بین حوزه ی عمومی و خانگی زنان اشاره کنیم که گاهی توازن را بر هم می زند. البته این صحه ای است بر این ادعا که «ایجاد توازن در جوامع در حال توسعه بسیار دشوار و زمان بر است.» کارگردان می خواهد بگوید مسئولیت زنان در قبال وحدت خانواده بیشتر از مردان است. این نگرش برآمده از ناخودآگاه جمعی از پیش مقرر شده ای است که سبب بازتولید این مسئولیت در نسل های متمادی می گردد. همان گونه که در فیلم مشاهده میکنیم که این ارثیه ی شوم چگونه در نسل های متمادی دیگر رسوخ می کند.

اما در پایان فیلم، نور از بیرون با کنار رفتن پرده درون خانه را روشن می کند. امیدی که این پلان به ما می دهد پارادوکسی شگرف با روایت فیلم دارد، که ضربه ای سهمناک به اثر وارد می کند. "میگرن" نشانه است. نشانه ی سر دردی توأمان، که وقتی می گیرد، رها نمی کند. «میگرن» نشانه سردردی است که از نگاه کارگردان جامعه زنان و مردان را نشانه رفته، با هدف گیری درست.

سر به مهر؛ اثری رهایی بخش نیست

تاملاتی بر فیلم سینمایی «سر به مهر» ساخته ی هادی مقدم دوست

مصطفا مهرآیین



«سر به مهر» قصه دختری است خجالتی و البته گرفتار در مشکلات که قادر نیست به دیگران بگوید «نماز می خواند». این دختر البته در صحنه آخر فیلم با فرستادن یک اس ام اس به نامزد احتمالی خود می گوید که نماز می خواند. در برخورد با این اثر عمده منتقدین با تاکید بر شخصیت خجالتی این دختر به بحث در این خصوص پرداخته اند که این دختر چرا نمی تواند بگوید نماز می خواند وکوشیده اند با ارائه تحلیل های روانشناختی در خصوص تیپ شخصیت های خجالتی نشان دهند که چرا این دختر قادر نیست به دیگران بگوید نماز می خواند. برخلاف نقد و بررسی های یادشده، معتقدم پرسش اصلی در برخورد با این فیلم این نیست که چرا شخصیت اصلی آن از گفتن اینکه نماز می خواند خجالت می کشد. برعکس،پرسش اصلی در برخورد با این فیلم این است که چرا شخصیت اصلی آن در لحظه آخر به نماز خواندن خود «اعتراف» می کند. به زبان لاکان، امر واپس زده در نهایت باز می گردد و شخصیت اصلی فیلم را وادار به پذیرش قدرت عینیت یافته خود می کند که از قبل وجود دارد. مبنای نظری آنچه مدعی آن هستم دو مفهوم «جامعه پذیری» و «امر نمادین» است. بنا به نظریه جامعه پذیری، جامعه به منظور ورود به درون افراد و تبدیل آنها به انسان اجتماعی راهی جز تبدیل خود به «امر نمادین» یا همان « جامعه در زبان» ندارد. به زبان دورکیم ، آنچه ما را با جامعه آشنا می سازد و جامعه را در ما درونی می سازد همان «واقعیت اجتماعی غیر مادی» یا «فرهنگ» است.فرهنگ چیزی جز جامعه در قالب زبانی یا گفتمانی آن نیست. ما با درونی کردن فرهنگ در واقع جامعه را به درون خود می بریم و تبدیل به انسان اجتماعی می شویم، انسانی که مهمترین منبع مشروعیت کنش ها و رفتار و افکار بعدی خود را همان فرهنگ درونی شده می داند. در این حالت، ما می کوشیم خود را دائما با معیار فرهنگ موجود یا همان امر نمادین لاکان یا ایده پدر فروید بسنجیم و از این منظر مورد این قضاوت واقع شویم که آیا ما یک فرد اجتماعی نرمال هستیم یا اینکه از این دامنه پذیرفتنی بیرون هستیم.

بر این مبنا، یک فرد خجالتی فردی است که از این دامنه بیرون می باشد و در واقع یک موجود «غیر اجتماعی» است که رفتارهایی مخالف با نظم پذیرفته شده و متداول و مرسوم و آشنای اجتماعی را در مقابل دیدگان ما قرار می دهد. فرد خجالتی فردی بیرون از جامعه است که رابطه اش با پدیده ای به نام «نماز» یک رابطه جدید است. او نمی تواند در قالب هنجارهای موجود با کنش مذهبی نماز خواندن رابطه برقرار کند. رابطه او با خدای مذهب نیز رابطه ای متفاوت است. تا اینجا، ما با فردی روبرو هستیم که با ایجاد یک «تفاوت» در نظم موجود، نظم موجود را دچار شکاف می کند و با خلق یک شخصیت تازه همه آنچه ما درباره شخصیت های نرمال پذیرفته ایم را به زیر سئوال می برد. شخصیت فیلم سر به مهر تا اینجای ماجرا یک شخصیت رهایی بخش است، زیرا با خلق یک «رخداد» تازه و مخفی نگه داشتن کنش مذهبی خود به یک رابطه کاملا خصوصی با خدا، توانسته در مقابل نظم موجود اقدام به یک کنش سیاسی نماید. بر این مبنا، سیاست چیزی جز ایجاد شکاف در نظم موجود نیست. اثر،اما، در اینجا پایان نمی یابد. شخصیت سر به مهر در آخرین لحظه فیلم با اعتراف به دیگران در این خصوص که نماز می خواند، قدرت نظم اجتماعی موجود را می پذیرد و تبدیل به یک انسان اجتماعی معمولی و مورد قبول روانشناسان می شود. خجالتی بودن شخصیت سر به مهر به این معنا بود که او در مقابل جامعه هست و آغازگر یک صدا و نوای جدید رهایی بخش است؛اما او با اعتراف به قدرت جامعه و تبدیل شدن به یک شخصیت معمولی، امید مخاطب در آشنا شدن با یک نماد جدید و متفاوت را از بین می برد.

در نقد ایدئولوژی تربیت

یادداشتی بر فیلم کلاه قرمزی ساخته ی ایرج طهماسب

حسام سلامت

راستش دلم برای فامیل دور و بقیه‌ی بچه‌ها تنگ شده بود. گفتم برای اینکه یادی هم از این رفقا کرده باشم چیزکی درباره‌شان بنویسم. شاید برای ادای دین به شخصیت‌هایی که روزهای نوجوانی و جوانی‌مان با آنها گذشت، و روزگار میانی‌سالی خیلی از ما نیز دارد با آنها می‌گذرد، هیچ چیز درخورتر از یادآوری این حقیقت نباشد که «کلاه قرمزی و آقای مجری» در واقع روایت‌گر چیزی کمتر از شکست ایدئولوژی تربیتی در «به‌انقیادکشیدن» و «سوژه‌سازی» از بچه‌ها نیست، و دقیقاً همین است که تماشای آن را برای ما چنین سرشار ذوق و سرخوشی می‌کند. از اوایل دهه‌ی هفتاد که سروکله‌ی کلاه قرمزی پیدا شد تا همین امروز این بچه سرِ سوزنی تغییر نکرده و «تربیت» نشده است: او هنوز همان سرتقِ سربه‌هوای خانمان-بر-باد-ده همیشه است. در همه‌ی این سال‌ها همین که کلام آقای مجری می‌آمد تا منعقد شود، کلامی که قرار بود ویژگی‌های یک «بچه‌ی خوب» را به ما حالی کند، یکی از شخصیت ها از راه می‌رسیده و کل سامان گفتاریِ مجری نگونبخت را با شیطنت، به واسطه‌ی تنبلی و خنک‌بازی، به اتکای یک جور بی‌تفاوتی کودکانه‌ی شهودی و یک جور بازیگوشی مهارناپذیر برهم‌می‌زده و اساساً بازی جدیدی راه می‌انداخته است. این مختل‌کردن دم ودستگاه ایدئولوژی آموزشی و از کار انداختن‌اش اما گاهی هم به واسطه‌ی سمج شدن و گیردادن های سه پیچ به «معنا»ی کلام آقای مجری اتفاق می‌افتاده، با دقیق‌شدنی کنجکاوانه در این که او چه دارد می‌گوید. و این استراتژی همیشه به اتکای سیلی بی‌مهار از انواع و اقسام پرسش‌های خانمان‌برانداز عمل می‌کرده است که در نهایت آقای مجری را وا می‌داشته کلاً بی‌خیال ماجرا بشود. اساساً همه‌ی بچه‌های «کلاه قرمزی و آقای مجری» به معنای دقیق کلمه واجد کاراکتر یا شخصیت‌اند، ویژگی‌هایی تکین و منحصربه‌فرد، که در همه‌ی این سال‌ها به گونه‌ای آشتی‌ناپذیر در برابر رویه‌ی بهنجارسازی آموزشی مقاومت کرده است. شکل این مقاومت اما در هر یک از این بچه‌ها متفاوت بوده است. چه چیز شکل مقاومت هر یک از آنها را تعیین می‌کرده است؟ به نظرم می‌رسد امکانات‌شان، اینکه چه



در اختیار داشته‌اند و چگونه توانسته‌اند آنچه در اختیار داشته‌اند را کار بیاندازند یا به کار بگیرند. شخصیت آنها به واسطه‌ی همین داشته‌هاشان ساخته شده است. کلاه‌قرمزی چه «دارد»؟ یک شیطنت مهارنشدنی. شخصیت ببئی، جیگر و گابی را چه رقم زده است؟ «حیوان‌بودن»شان. آنچه خطاب‌شدن آنها به دست ایدئولوژی را اغلب بی‌پاسخ می‌گذارد همین «حیوان‌بودن» آنهاست. به تعبیر دیگر، آنها به اتکای «حیوان‌بودن»شان است که مقاومت می‌کنند. پسرعمه‌زا چه در اختیار دارد؟ یک جوهر پیشاتمدنی یا پیشاشهری که به طرز عجیبی تا اینجا از «شهری‌شدن» تن زده است. فامیل دور چه؟ موقعیت او از همه پیچیده‌تر است. فامیل یک مرد بالغ است و قاعدتاً باید آدم سربه‌راهی باشد. او اما کمتر از بقیه‌ی بچه‌ها شر نیست. در واقع بلوغ او یکجور «بلوغ ناکامل» است. او بزرگ شده است بی‌آنکه «آدم‌بزرگ» شده باشد، از آن دست آدم‌هایی که بچه‌ها اغلب خود را با آنها مقایسه می‌کنند و آینده‌ی سربه‌راه‌شده‌ی خود را در آنها می‌بینند. در واقع شکست ایدئولوژی بهتر از هر جای دیگر در سیمای اوست که متجلی شده است. تکلیف پسرخاله در میان چیست؟ مقاومت او، برخلاف ظاهر، از همه رادیکال‌تر است. او به اتکای عمل بر وفق یکجور اخلاق کانتی-لویناسی است که با بقیه فرق دارد و به فرمان ایدئولوژی که «کسی باش مثل همگان» بی‌محلی می‌کند: عمل برحسب وظیفه که به باور او همواره عملی است برای دیگری، بی هیچ چشمداشتی.

چند سالی است که خودِ آقای مجری هم بیش از آنکه زور بزند بچه‌ها را تربیت کند ترجیح می‌دهد در بازی‌هاشان شرکت کند و سربه‌سرشان بگذارد. انگار متقاعد شده است که حریف بچه‌ها نمی‌شود. این اما شاید فقط یک تغییر استراتژی از جانب ماشین ایدئولوژی باشد.

شهرِ بدون نارون، در روشنایی ناچیز

نگاهی به فیلم داگویل ساخته لارنس فون تریر

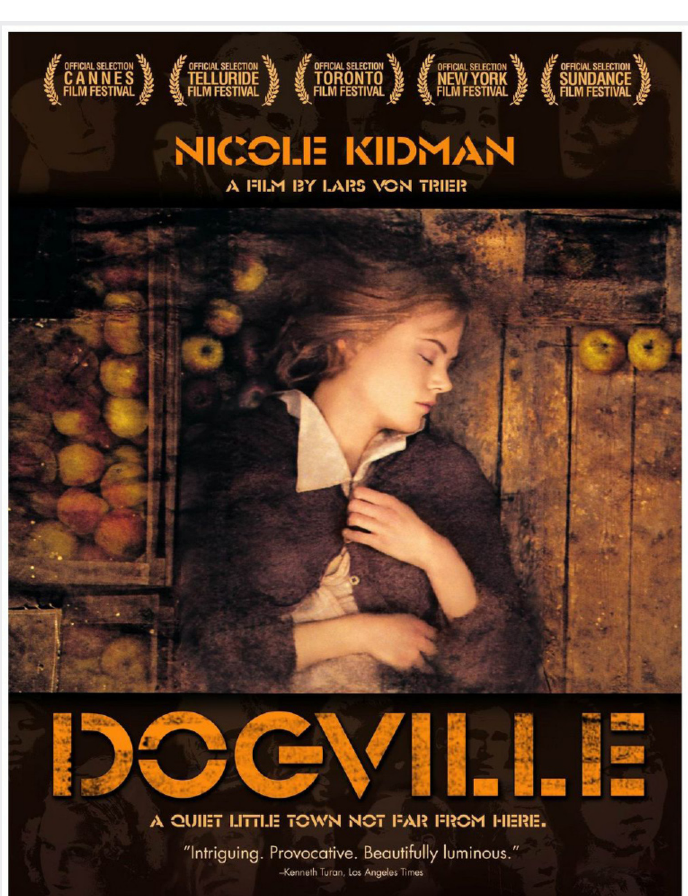
کامران دشتی

نگاه خاص به اخلاق گرایی در جامعه و به چالش کشیدن مفهوم ارزشی "گذشت"، داگویل را به یک اثر هنری ویژه تبدیل کرده است. داگویل نام اثر "لارس فونتریر" کارگردان دانمارکی است که بر اساس نمایشنامه ای از "برتولت برشت" آلمانی نوشته شده است. فیلمی که توامان مذهبی، سیاسی و جامعه شناسانه است. این فیلم به شدت مخاطب را به یاد "سگ کشی" بهرام بیضایی میاندازد، از نحوه به تصویر کشیدن پستی های اخلاقی یک جامعه و استثمار زن جوانی که برای رهایی تلاش میکند تا انتخاب هوشمندانه اسامی شخصیت ها و مکانها. در این فیلم، فونتریر، جامعه ی بشری را در یک شهر کوچک به نام داگویل (سگ شهر یا شهرِ سگی)خلاصه میکند. شهری که در آنَ جوانی به نام "تام"، که نماینده ی انسانهای ارزشگرای جامعه است، برای مردم سخنرانی میکند و راه نجات شهر را یک هدیه الهی میداند. هدیه ی الهی از راه میرسد. دختری به نام "گریس" به شهر پناه میبرد. در کتب مذهبی، گریس به معنای بخشش الهی است. این شخصیت تا جایی که مخاطب را نیز خسته میکند مردم جامعه را به خاطر ضعفشان مورد بخشش خود قرار میدهد یا شاید راهی جز بخشش ندارد. او نسبت به مردمی که به گمان خودشان بالاترین شعور جمعی را دارند، دید متفاوت و روشن تری نسبت به مسائل دارد. گریس یک موهبتِ الهی است که از دیدگاههای خشونت طلَبانه گانگستری گریخته است و سعی دارد با کنار زدن پرده های تاریک، داگویل را روشن کند، ولی جامعه سرد، بی روح و سر درگریبان داگویل تا چه اندازه ظرفیت اصلاح دارد؟

مردم تا جایی مهربانند که منافع خود را در به زیر سلطه کشیدن گریس می بینند و او را به زنجیر می کشند. مهربانان جامعه به درندگان وحشی تبدیل میشوند، تا جایی که مخاطبی که تا چند ساعت پیش، بخشش را یک واژه ی زیبا می پندارد، تنها به یک چیز فکر میکند: چگونه میشود از چنین جامعه ای انتقام این همه ظلم را گرفت؟

شیوه ی خاص فونتریر در طراحی صحنه به گونه ای است که مخاطب را در جایگاه خداوند قرار میدهد، کسی که هیچ چیز از او پوشیده نیست. دیوار خانه ها نمی تواند زشتی های مردم یک جامعه را بپوشاند. فونتریر کاتولیک و مذهب گرا، امکان ۱۷۸ دقیقه خدا شدن را به مخاطب میدهد تا بدون هیچ نقابی جامعه را رصد کند و در نهایت پدر گریس فرشته ای میشود که پیام و قدرت انتقام را به گریس میرساند. گریس پیامبرگونه، مردم داگویل را به عذابی که سزاوارند دچار میکند. تنها کسی که از این عذاب جان سالم به در میبرد بی گناه ترین شهروند داگویل ، سگی به نام "موسی" است.

اگر بحث های منتقدان که داگویل یک فیلم است یا تئاتر، یک اثر سیاسی، مذهبی یا اجتماعی است، به نمایشنامه ی برشت پایبند است یا یک اقتباس آزاد، را کنار بگذاریم و جدای بار هرمونوتیک اثر بخواهیم خیلی ساده در مورد فیلم سخن بگوییم، داگویل، اثری هنری است که ذهن مخاطب پس از دیدن آن به طور خودکار به دنبال مصادیق شخصیت هایش در جامعه ی پیرامون خود میگردد و طولی نمی کشد که میتواند لیستی بلند از کپی های برابر اصل تمامی شخصیت ها را ردیف کند و ساعت ها به فکر فرو برود.



دیگه صورتت هم از یادم رفته، انگار که هیچ وقت نبودی!

تاملاتی بر فیلم سینمایی "پله آخر" ساخته علی مصفا

اسماعیل حسام مقدم



یک.

برای بیان روایتی که از درون این فیلم می شود برساخته نمود؛ با دو روایت عمده به همراه چند خرده روایت مواجه می شویم. از سویی زنی بازیگر به نام لیلی (با بازی لیلا حاتمی) شوهرش؛ خسرو (با بازی علی مصفا) را در اثر حادثه ای از دست داده است، لیلی و خسرو دوست مشترکی دارند به نام امین (با بازی ایوب آقاخانی) که پزشک و تازه از خارج برگشته و از همسرش نیز جدا شده، لیلی برای رهایی از غم ازدست دادن خسرو به امین نزدیک می شود اما متوجه می شود که امین به دروغ، خسرو را در آخرین روزهای منتهی به حادثه مرگبارش، فریب داده که مبتلا به سرطان است. از سوی دیگر با روایت شخصی خسرو مواجه می شویم که به مانند شبحی همواره حاضر، روایت هایی ارائه می دهد. خسرو مرده است و حالا هم به مثابه غایب همیشه حاضر، هم به خاطراتش از گذشته می رود و هم در زندگی پس از مرگش حاضر می شود. او متوجه بی تفاوتی لیلی نسبت به خودش شده و با توجه به خبری که از سرطانش کسب می کند، می خواهد رویای همیشگی لیلی را برآورده کند و خانه مادرش در تفرش را به نام او کند، در لحظه ای که سند را برای لیلی آورده اند، طی درگیری یی که رخ می دهد لیلی با یخ شکن به سر خسرو می زند و او به زمین می افتد، با این همه به بدرقه مهمانشان می رود و در راه پله می افتد و می میرد. البته روایت سومی هم وجود دارد که کمرنگتر هست و از آن امین هست؛ امین و مادرش که برای رهایی از آلزایمر و بیماری فراموشی، کتاب دوبلینی ها اثر جیمز جویس را تایپ می کند. امین هم روایت عشق نافرجامش به لیلی را دنبال می کند و در نهایت برای به دست آوردن لیلی، به خسرو دروغ می گوید.

دو.

ساختار روایی فیلم "پله آخر" پلی فونیک یا چندصدایی / چندآوایی هست. روایتی بازیگوشانه که در آن هر سه نفر خسرو، لیلی و امین روایت های شان را بیان می کنند. همان گونه که این فیلم اقتباسی از دو رمان "مردگان" اثر جیمز جویس و "مرگ ایوان ایلیچ" اثر لئو تولستوی هست، می توان در آن تسلط ادبیات را مشاهده نمود. به زعم نویسنده در "پله آخر" بیش از آن که با یک فیلم در مدیوم سینما مواجه باشیم با یک اثر ادبی از گونه رمان روبه رو هستیم. اثری که در آن جریان بی وقفه ای از کلمات به سمت مخاطب یورش می آورند، جریان سیالی از خاطرات و نواها و نوستالژی ها از زبان این سه شخصیت به تناوب بیان می شود و شکلی از یک رمان به سبک رئالیسم جادویی را از خود برجای می نهد. مخاطب چنان جادوی روایت ها می شود که از کنار مرگ بازیگوشانه خسرو به دلیل افتادن از پله آخر به سادگی می گذرد، چرا که مرگ و زندگی در این گونه از روایت ها، بازی و بازیگوشی یی بیش نیست. مادر خسرو با اینکه مرده است، با این همه اما هست و صدای تار علی اکبرخان شهنازی و تصنیف های کلنل علینقی وزیری در همه جای فیلم طنین انداز هست و یا اگر خسرو از همان ابتدای فیلم می میرد اما همواره روایت فیلم در ناخودآگاه او هست که دارد شکل می گیرد و تداوم می یابد. و یا عیسا؛ عاشقی که در نوجوانی دربند و افسون عشق لیلی شده است، با آن که جانش را در در ره عشق لیلی نهاد، اما مرگ و زندگی اش به بازی یی بیش نمی ماند، گوییا روح عیسا در کالبد خسرو و امین دمیده شده و می توان تداوم روایت افسون زدگی اش را در هردو این عاشق شکست خورده به تلخی جست. این بازیگوشی در روایت حتا در نظم روایی اثر هم نفوذ کرده و با فیلمی روبه روییم که از تعدادی فلش بک و فلش فوروارد تشکیل شده؛ که همین آشفتگی و عدم انسجام در زمان روایت می تواند نشان دهنده آن باشد که همه روایت فیلم در ناخودآگاه هر سه شخصیت رخ می دهد تا آن جا که خسرو در جایی که در کافی شاپ هستند، اتفاقات چند لحظه بعد را پیش بینی می کند.

سه.

در قسمتی از دیالوگ لیلی به عنوان بازیگر، آنجا که به روح همسر ازدست رفته اش می گوید که انگار که هیچ وقت نبودی! و یا آنجا که می گوید دیگه صورتت هم از یادم رفته! و تکرار این جمله با خنده ای شیطنت آمیز و هیستریک، با چیزی در جهان فیلم مواجه می شویم که به مثابه چیزی همیشه غایب بدل شده است. چیزی که همواره غیابش بر زندگی لیلی سنگینی می کرده و چنان این سنگینی تحمل ناپذیر شده که لیلی برای رهایی از آن، به ناچار به آیرونی (Irony) پناه می آورد. این جمله ای که بر زبان لیلی تکرار می شود، وجهی از توصیف خسرو هست که درباب زندگی مشترکش با لیلی روایت می کند. خسرو در تمام روایتی که در فیلم دارد از فقدان و نبودنی می گوید که همیشه در صورت لیلی با خودش حس کرده است. چه بسا محتوا و مضمونی که علی مصفا در این فیلم اقتباسی خودش؛ "پله آخر" می خواسته توجه ها را به آن جلب کند، همین فقدان و نیستی چیزی هست که در نهایت به مانند حفره تاریک یا سیاهچاله ای تمام هستی انسان را به درون خود می کشد. مخاطب این گونه از روایت های سینمایی / ادبی هم در جریان نگاه خیره اشان به پرده نقره ای سینما، به درون همین جای خالی چیزی که گمشده، می افتند و ناخودآگاه شان درگیر چیزی می شود که هرگز نمی دانند چیست. و تنها پاسخی که در مقابل این فقدان می یابند این هست که "انگار هیچ وقت نبوده است!"

عنوان یادداشت؛ بخشی از دیالوگ لیلا حاتمی در فیلم سینمایی "پله آخر" می باشد.

هامون ۸۱
شماره ۷۲۹- یک شنبه ۱۸ اسفند
NASIM JANOUB

در اعماقِ عرفان

برخی ویژگی هایِ فیلم « استاکر » ساخته ی اندره تارکوفسکی

سیاووش سبزی



شاید بتوان گفت که سینمای شاعرانه یا سینمای متفکر، سینمایی است که مخاطب را وادار به تفکر کند، نه این که صرفا اندیشه و حس خالق اثر را به مخاطب انتقال دهد. «استاکر» درگیری ذهن مخاطب است از طریق آن چه که مخاطب در اثر می بیند و رسیدن به آن چه که باید از اثر برداشت کند و در این فرایند به درک لذت و اندیشه ای نائل می شود که متعلق این فرایند است و خود فرایند است که برای مخاطب دلپذیر و لذت بخش است.

اگر از من بپرسید کدام فیلمساز؟ می گویم: آندره تارکوفسکی. و اگر ازمن بپرسید کدام تارکوفسکی؟ می گویم: تارکوفسکی تصویرپرداز یا تصویرگر؛ نه از آن جهت که او نیز مثل هر فیلمسازی، دوربین به دست می گیرد و از هر چیزی که در مسیر دوربین او قرار می گیرد تصویر برداری می کند؛ بلکه از آن جهت که او ابتدا در تصویر دست می برد و سپس از دوربین برای ثبت و ضبط تصویر کمک می گیرد. تارکوفسکی فیلمسازی تصویرساز است نه تصویربردار. عاملیت در ساخت تصویر از او فیلمسازی متفکر و از تصاویرش تصاویری دگرگون شده می سازد به گونه ای که واقعیتی که جلوی دوربین او قرار می گیرد واقعیتی دگرگون شده است که ابتدا از دوربین ذهن و تفکر و احساس تارکوفسکی گذشته است و سپس درمقابل دوربین قرار گرفته است. اما مخاطب، هنگام رویارویی باتصاویر تارکوفسکی مخصوصا در فیلم «استاکر» باتصویر طبیعی وطبیعی شده برخورد می کند ،نه تصویری ساختگی و دور از ذهن .

در فیلمی مثل استاکر ،فضاسازی یکی از عناصر ثابت اثراست . تارکوفسکی ضمن نشان دادن جزییات زیاد در این فیلم ، بیننده – مخاطب را در فضایی سیال قرار می دهد که حرف اول وآخر فیلم در این فضا گم می شود ؛ یعنی اثر و هر چه در آن هست ، از عوامل یاری رسانده به بیننده است تا بتواند به حس نامشخص فیلم وتفکر موجود در آن نزدیک تر شود ، بدون اینکه اندیشه ی ثابتی در فیلم وجود داشته باشد . این مساله ، معنای مشارکت واقعی مخاطب را دربازسازی اثر، اجرایی می کند.

بی شک « استاکر» جدال نیروهای درونی متناقض وسرکش انسان است . انسانی درهر شرایط ودرهرزمان ومکانی . جدال عقل واحساس، خیر و شر ، ایمان و آن چه نقطه ی مقابل آن است و... از طرفی ، وقتی موضوع حدیث نفس ونیات درونی افراد دریک اثر هنری مطرح باشد ، ناخواه، عرفان وسلوک عرفانی نیز موضوعیت پیدا می کند. پاگذاشتن برنفس خویش وپانهادن در مسیری که تضمین کننده ی سعادت معنوی بشر باشد ،درهنر وبخصوص درادبیات جهان ،صفحات زیادی را سیاه کرده است .آثار نیکوس کازانزاکیس ، « مائده های زمینی » از آندره ژید واشعار عرفانی فارسی وبسیاری دیگرازآثار جهانی درحوزه ی ادبیات ازاین دسته اند. اما درساحت فیلم وسینما ،اندره تارکوفسکی چیز دیگری است . اورابايد دید همانطور که آنها را باید خواند.

"استاکر " تنها یکی از آثار تارکوفسکی است که می تواند درون وذهن وقلب انسان را بکاود وبه او یادآور شود که راه کدام است ،بیراهه کدام.

دراین اثر من به نوعی ،سلوک عارفانه را می بینم وطی طریق دراین مسیر بی بازگشت را می بینم ومی بینم که چگونه است وقتی که یک "رونده راه حق " ، ازمسیری عبور می کند ، دیگر برگشتی درکار نیست و حداقل نمی توان ازهمان راه رفته ،بازگشت ، حتی اگر بازگشتی درمیان باشد. « استاکر » قدم گذاشتن درراه بی برگشت است. رفتن ونرسیدن ، نرسیدن به خاطر رفتن وگوشزد این نکته که اصلا رسیدنی در کار نیست وقرار نیست به چیزی یا کسی برسیم ورفتن عین رسیدن است. وقتی با دردسرهای زیاد ورفع موانع نظامی وغلبه بر هول وهراس ، هرسه نفر با قطاری کوچک به منطقه می رسند اولا نوع تصویر برداری تارکوفسکی درطول راه بیننده را جرئی از آن سه نفر می کند وزاویه ی دوربین به گونه ای است که ما به عنوان بیننده عملا همسفر آن سه نفر و سوار برهمان قطار می شویم ؛ ضمن اینکه وقتی به منطقه می رسند واستاکر وهمراهانش از قطار پیاده می شوند ، قطار را بدون سرنشین برمی گردانند وقطار خالی برمی گردد واین معنای راه بی برگشت است. در آثار هنری، از جمله در فیلم ، عناصری جهت دهنده وجود دارد که ساختار معنایی اثر را شکل می دهند . از همان ابتدا وضعیت ایدئولوژیکی اثر مشخص می شود ؛ مثلا در یک اثر حماسی قطعا بعضی تیپ ها وکارکردها هستند که از همان آغاز به ما می گویند با چه منطق دیالکتیکی سروکار داریم . لحن وگفتار واعمال وغیره در مسیر همین منطق قرار می گیرند وبه ما می گویند که با چه نوع متن تصویری، کلامی وغیره سروکارداریم . در «استاکر» نیز چنین عوامل جهت دهنده ای وجود دارد ومن بدون این که بخواهم قاطعانه بگویم که « استاکر » دقیقا این است ویا آن نیست ، ردپایی از عرفان وسلوک عرفانی «رونده ی راه حق » را که هنوز در مراحل اولیه سیر می کند مشاهده می کنم.

ازدیگر سو ، من فکر می کنم در درون وذات هر متن عرفانی (باهرشکل اش) ، متنی حماسی نیز وجود دارد که تا حدود زیادی مولفه های این دو متن برهم منطبق می شوند . مثلا «سالک» در متن عرفانی ، با « قهرمان » در متن حماسی برابری می کند . مراحل سلوک بی شباهت به مراحل ومنازل حماسه ووقایع حماسی نیست. کشتار نفس در هردو وجود دارد. در فیلم استاکر نیز مقصد هست؛همانطور که درسلوک عرفانی هست وآن عبارت ازچیزی است مثل حق، حقیقت ویاخدا (به اتاقی که در منطقه وجود دارد فکر کنید). راهنما هست ؛همانطور که در عرفان ، مراد ومرشد وجود دارد؛(به استاکر فکر کنید) رونده ی راه هست؛ (به نویسنده واستاد فکر کنید) مراحل ومنازل مختلف وجود دارد ؛(به عبور از سربازان وتونل وسایر مکانهایی که درفیلم هست نگاه کنید) ازطرفی نظیر چنین مراحلی در متون حماسی نیز وجود دارد واین مساله پیوستگی سعادت وجنگیدن با نفسانیات را تاکید می کند.

یک اُدیسه زمینی

تاملاتی بر فیلم دشت گریان ساخته تئودوروس آنجلوپولوس

تورج صیادپور



آنجلوپولوس بی‌شک حماسه‌سراست. این را تمامی آن‌هایی که با آثارش زندگی کرده‌اند به خوبی می‌دانند. اما حماسه‌ی او از جنس رایج حماسه‌های دیگران نیست. پر از جنگ و زد و خورد و کشتن و ربودن نیست. حماسه‌ی او درون آدم‌ها شکل می‌گیرد. در بی‌هویتی و بی‌خویشتنی‌شان در برابر زندگی در جهانی مدرن. او همچون خلف بزرگش هومر حماسه می‌سراید اما راوی بخشی از حماسه است که پیشتر هومر نسروده است. شخصیت‌های دشت گریان این حماسه‌ی غزل‌وار در ابتدای فیلم به اودسا برمی‌گردند (به ارتباط بین نام‌های اودسا و اودیسه دقت کنید) تا زندگی مجددی را آغاز کنند و از اینجاست که آنجلوپولوس روایت دیگری از اودیسه را آغاز می‌کند. گروهی که در ابتدای فیلم به آن‌ها بر می‌خوریم بی‌خانمان‌هایی هستندکه ارتش سرخ آن‌ها را از دیارشان رانده. در میانشان دختریست سه‌ساله به نام النی که پناهندگان وقتی پیدایش کرده‌اند که بر جنازه‌ی والدینش زار می‌زده است. اما النی در لاتین به معنای یونان است و دخترک سه ساله نمادی از کشوری که زیر بار جنگ و سیاست از گذشته‌ی پرشکوه خویش بریده است. همین مضمون بعدتر و هنگامی که اسپیروس پدر آلکسیس برای یافتن پسر و عروس فراریش پا به تماشاخانه‌ی متروک می‌گذارد یک بار دیگر تکرار می‌شود. مهاجران خانه و زندگی خود را در کنار رود بنا می‌کنند، رودی که بعدها طغیان می‌کند و روستا را به زیر آب می‌برد، و حماسه آغاز می‌شود. اسپیروس قصد ازدواج با النی را دارد غافل از اینکه پسرش آلکسیس و النی نیز دلباخته‌ی همند و النی از پسرش بچه‌دار شده است ـ خواهرهای اسپیروس النی را به بهانه‌ی بیماری به شهر برده‌اند و بچه‌ها را پس از بدنیا آمدن به خانواده‌ی خیری سپرده‌اند ـ تم از دست دادن بارها و بارها در این فیلم تکرار می‌شود و هربار به نوعی.

النی (یونان جدید) فرزندانش، شوهرش، خانواده و آسایش و امنیتش را از دست می‌دهد و حتا شکوه و اعتبارش را چرا که مردم اودسا او و آلکسیس را علت آمدن سیل می‌دانند. اسپیروس نیز با فقدان روبروست، همچنان که آلکسیس و نوازندگان دوره‌گرد و ... . آلکسیس در طلب کار و درآمدی است تا با آن زندگیش را بسازد، اسپیروس به جستجوی عشق ممنوعه‌اش برآمده و از کمبود عشق رنج می‌برد و النی... . در ادامه فیلم با دو سکانس بسیار زیبا و عاشقانه تصویری بدیع از شکستن آدمی را خلق می‌کند. در اولین سکانس اسپیروس پس از یافتن توری لباس النی ـ که در روز عروسی با آلکسیس فرار کرده است ـ در میان آب‌های رودخانه به زانو در می‌آید و

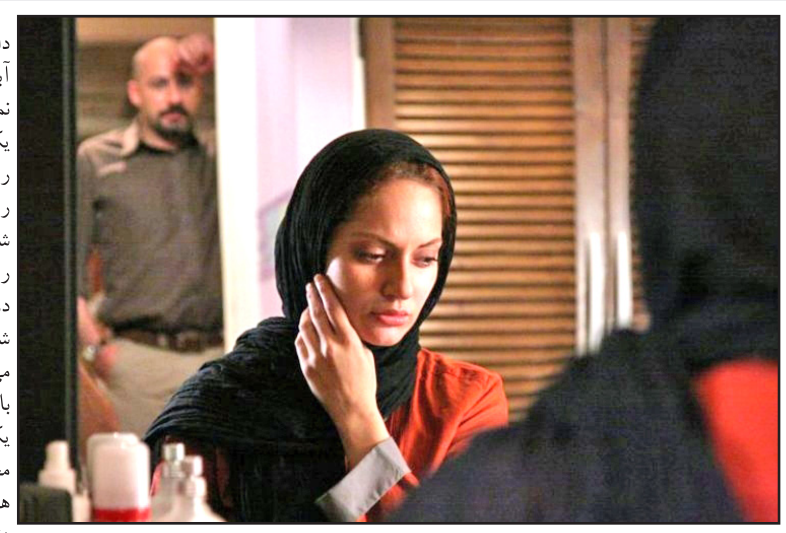
در دومین سکانس و به گفته‌ی یکی از دوستان فیلم بینم عاشقانه‌ترین سکانس جهان پس از گامی چند رقصیدن با معشوق از کف‌رفته‌اش النی در مجلس رقص فقرا از پای درآمده و می‌میرد. اسپیروس حتا در حضور معشوقش هم فقدان او را حس می‌کند چرا که می‌داند که این معشوق (یا این وطن) دیگر از آن او نیست. بهرحال النی و آلکسیس گریخته از اودسا به تماشاخانه‌ی متروکی در تسالونیکی پناه می‌برند. تماشاخانه متروکه است و نماد بریدن از فرهنگ و تمدن شکوهمند یونان باستان. در اینجاست که برای اولین بار اسپیروس را می‌بینند که به جستجوی عروس و پسرش به تماشاخانه آمده است. اسپیروسی که حالا با فریادهایش خود بدل

به نمایشی شده است. النی و آلکسیس در این تماشاخانه‌ی متروکه شاهدان نمایشی هستند که خودِ زندگی است. اودیسه‌ی آنجلوپولوس اُدیسه‌ای اساطیری نیست، زندگی واقعی آدم‌هاست که با تاریخ و حماسه پیوند یافته است. تاریخی که پیاپی تکرار می‌شود و از آن گریزی نیست. گریختن یکی از تم‌های محوری دشت گریان است اما تمامی گریزها محکوم به شکستند چرا که از تاریخ و ریشه‌های هویت خود نمی‌توان گریخت. هیچیک از فراریان این فیلم به رستگاری نمی‌رسند. النی و آلکسیس در طلب عشق ممنوعشان از اسپیروس می‌گریزند اما هرگز به امن و آسایش دست نمی‌یابند. سکانس فرار بیهوده‌ی النی به ساحل و رقصیدن با مردان مست را به خاطر بیاورید. آلکسیس از کشورش می‌گریزد تا با دست پر بازگردد اما آخر کار مُرده باز می‌گردد. دشت گریان تاریخ است و از تاریخ گریزی نیست. تاریخی که مدام با نماد ارتش سرخ خود را به ما می‌نمایاند. خون سرخ رنگ مارکوس بر ملحفه‌های سپید، خون چکیده از گوسپندان واژگون پدر و شال گردن ناتمامی که النی برای آلکسیس بافته همه سرخند و نشان از حضور ارتش سرخ و تاریخ خونین یونان. شال گردن النی اما نیمه‌تمام است همانند زندگی نیمه‌تمام او و تاریخ ناتمام یونان. تاریخی که به پایان نمی‌رسد بلکه بارها و بارها تکرار می‌شود. تاریخ سرگشتگی های اودیسیوس بر دریاها که نوادگانش را هزاران سال بعد بر آب‌های دشت گریان سرگردان می‌کند. آب‌هایی که از آسمان می‌جوشند تا نوادگان اودیسیوس را همچون خود او گرفتار قهر و غضب خدایان سازند. اودیسه تاریخ یونان است یا حتا فراتر از آن سرنوشت و آینده‌ی یونان است. سرنوشتی که این بار از دریچه‌ی لنز دوربین آنجلوپولوس روایت می‌شود.

رقص های دروغ در سعادت آباد!

تاملی بر فیلم سعادت آباد اثر مازیار میری

مهدیه امیری



سعادت آباد تصویری از جامعه ی طبقه متوسط را به ما نمایش می دهد. تصویری از زندگی اجتماعی که واقعی بودن آن سبب جذب بینندگان به این فیلم شده است. این فیلم خانواده هایی را به نمایش می گذارد که دروغ، تمامی زندگی آنها را در بر گرفته است. سعادت آباد نگاه عمیقی به دردهای آشکار و نهان جامعه دارد. دردهایی که در حرکات و نگاه ها خودشان را مخفی می کنند. سعادت آباد جدیدترین ساخته "مازیار میری" است که بدون شک می توان آن را در زمره بهترین های سینمای ایران به شمار آورد. امیرعربی؛ نویسنده ی سعادت آباد با پرداختن به نکات ریز وشخصی افراد جامعه، توانست تیپی را به بینندگان ارایه دهد که مخاطب بتواند با آن هم ذات پنداری داشته باشد.

سعادت آباد را می توان از دو منظر درام و جامعه شناسی و روانشناسی مورد نقد و تحلیل قرار داد. در این فیلم کارگردان با ظرافت و تیزبینی زیادی دردها و آلام جامعه را به نمایش می گذارد و افکار ببیننده را به خود مشغول می کند. این فیلم یک "آگاهی" را به بیننده می دهد. چیزی که در تمامی زندگی آن را تجربه کرده ایم و به آسانی از کنار آن گذشته ایم. آگاهی از انسان های اطراف مان، آگاهی از دروغ ها و نیرنگ ها... کارگردان در این فیلم بیننده را به دیدن و پذیرش این آگاهی، دعوت می کند.

سعادت آباد فیلمی اجتماعی است که برشی از یک سبک زندگی را به مخاطب نمایش می دهد. در این سبک بیشتر از این که با داستان و ماجرا روبرو باشیم با شخصیت ها و نوع روابط درگیر می شویم و داستان و ماجرا بستری برای ظهور و بروز شخصیت هاست. روزمرگی و پرداختن به کارهای معمول یکی دیگر از موارد مطرح شده در این فیلم است که خصوصن طبقه متوسط جامعه درگیر آن می باشند.

سعادت آباد؛ دارای استعاره است. از یک طرف نام خیابانی در تهران است و از طرف دیگر به معنای مدینه فاضله است. مدینه ی فاضله ای که به دلیل عدم خودشناسی، افراد در آن مدام نقاب هایی بر چهره می گذارند و دروغ ها یکی پشت سر دیگری مانند قارچ سر بر می آورند. سکانس افتتاحیه فیلم از آینه داخل اتومبیل شروع می شود که در آن یاسی در حال جویدن لبانش است و تردید و نگرانی در رفتار او موج می زند؛ در واقع فیلم با آینه آغاز می گردد تا به این نکته برسیم که"سعادت آباد" انعکاسی رئال از خانواده های ایرانی است. زندگی رئال یک خانواده ایرانی که در آن تردید موج می زند. در سکانس بعدی نیز، در اتاق یاسی با آینه ای ترک خورده روبرو می شویم و لابلای همین ترک ها وی در حال آرایش کردن است. این نماد وضعیت نامتعادل زندگی یاسی و البته نماد زندگی های آشفته منعکس شده در این فیلم است و تاکید کارگردان جایی بیشتر می شود که با همین نماد آینه فیلم را به پایان می رساند، تصویر زنی ماتم زده که در آینه تاریک می شود. آینه بازتاب تمامی دروغ ها و نقش آفرینی افراد می باشد. "رقص های دروغ" بیشترین برجستگی را در این فیلم دارد. فیلمی که با نگاه های عمیق خود به درون آدمیان، بیننده را متوجه می سازد که نسبت به افراد اطراف خود تیزبین تر و حساس تر شود. در سعادت آباد می بینیم افرادی که بیشترین نزدیکی را نسبت به یکدیگر دارند بیشترین دروغ ها را می گویند. سعادت آباد دنیای پر تلاطم روابط میان زوج ها را به نمایش می گذارد. زوج هایی که به ظاهر با یکدیگر یار و همراه هستند، اما در نهان تمامی روابط شان را از یکدیگر مخفی کرده و راز دل را با نامحرمان بازگو می کنند. با این تفاصیل، شاید بتوان گفت مازیار میری در این فیلم، بر روی "طلاق پنهان" که یکی از نکات اساسی در جامعه می باشد، دست گذاشته است. زن و شوهرهایی که به ظاهر زیر یک سقف زندگی می کنند و جلوی دیگران روابط دوستانه ای با یکدیگر دارند اما در باطن فرسنگ ها از یکدیگر دور افتاده اند. سعادت آباد دنیایی محصور شده در گوشی های موبایل، پیامک ها و تماس های تلفنی را به ما نشان می دهد. دنیایی احاطه شده به وسیله آپارتمان ها که با دروغ های رنگارنگ و خیانت های مکرر مزین شده است. سعادت آباد روایتگر خیانتها، دروغها، اختلافها و دیگر مشکلاتی است که تهدیدگر روابط زناشویی است. اغلب شخصیت های قصه به نوعی به بیماری مبتلا هستند که این بیماری ها عمیقن درونی و روحی می باشد و حتا به صورت ظاهر و در قالب قرص و دوا در این فیلم نمایش داده می شود.

هر شخصیت برای رسیدن به مدینه ی فاضله یا همان کامیابی و سعادت، مجبور به بازی در نقش ها و بالطبع گفتن دروغ هایی می شود. یاسی شاید تنها شخصیتی باشد که در عین سرکوب امیال و آرزوهای خود سعی دارد به خوشبختی برسد. اما لاله خوشبختی خود را در گرو رفتن به خارج از کشور می بیند و تهمینه خوشبختی را در پی عشقی جستجو می کند که بعد از دو ازدواج پیاپی و رسیدن به میانسالی هنوز هم نتوانسته آن را بیابد.

سعادت آباد فیلمی شخصیت محور می باشد. در این فیلم تمامی شخصیت ها درگیری ذهنی خود را دارند و دوربین مدام بر روی شخصیت ها در حال چرخش است. نقش "دانای کل" در فیلم به حداقل می رسد و بیشتر چیزها به ذهن بیننده واگذار می شود. این بیننده است که باید کشف کند.

گ س س ت

یادداشتی بر فیلم گسست ساخته ی تونی کای

سبحان حسن پور

Detachment به معنای از هم گسیختگی ، عنوان فیلمی است که در سال ۲۰۱۱ میلادی به کارگردانی تونی کای ساخته شده است. فیلمی که مدرسه ی فرزندان مان را متفاوت با آنچه که تا امروز می پنداشته ایم، به تصویر می کشد. اگرچه مدرسه و دانش آموزان این فیلم ایرانی نباشند اما می دانیم مدرسه در همه جای دنیا رسالتی مشترک دارد و همه دانش آموزان هم انسان هستند که حداقل بنابراین حقیقت، نیازها و دردهای مشترکی دارند. این فیلم به معنای کلمه، ما را با از هم گسستگی آشنا می کند که در دانش آموز امروز وجود دارد و شاید در انسان فردا.

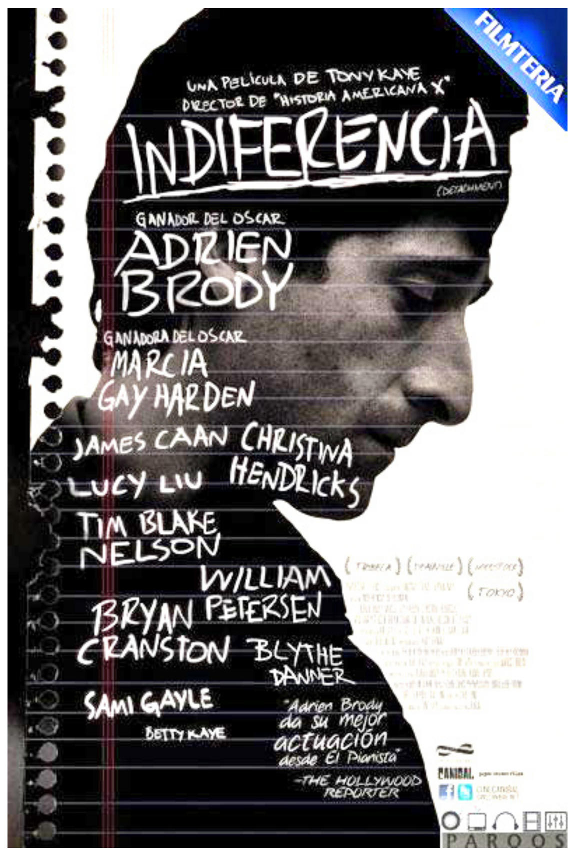
" اما این گسستن چیست؟ چقدر دامنه دارد؟ کجاست؟ چگونه دارد اتفاق می افتد؟ چه پیامدهایی دارد؟ و آیا راه گریزی هم دارد؟ " این ها از پرسش هایی است که به ذهن راه پیدا می کنند و می توانند محرک دیدن این فیلم باشند...!

فیلم Detachment در ابتدا بیننده را پای سخنان معلمانی می نشاند که هیچ کدام معلم بودن را انتخاب نکرده اند بلکه به نوعی مجبور به این انتخاب شده اند و با سیاه و سفید به تصویر کشیدن آنان، پیام خود را کامل می کند. هم چنین هِنری، یک معلم جایگزین و نقش اول فیلم، حالا پیش روی دوربین نشسته و با مخاطب از تجربه ها، شناخت های خود و کم وکاست های مدرسه می گوید. پس از شنیدن بخشی از سخنان وی به تماشای فیلم می پردازیم و بعد دوباره به شنیدن ادامه سخنان او باز می گردیم و این رویه تا پایان ادامه دارد. در این روش گویی نقش اول مان بیرون از جریان اصلی فیلم و همچون یک انسان عادی با ما نشسته است و سخن می گوید ...! که در نتیجه از تأثیرگذاری زیادی برخوردار است و به خوبی با داستان نیز هم پوشانی دارد. هم چنین وجود تصاویر و نقاشی های متحرک لابه لای فیلم، علاوه بر ساده انگارانه کردن موضوع ها، جلوه هنری خاصی نیز به آن بخشیده است.

با ادامه یافتن داستان دلیل انتخاب نام فیلم به خوبی روشن می شود...از هم گسلش میان دانش آموزان، میان دانش آموزان و دبیران، میان دانش آموزان و اولیا، میان سیستم مدیریتی آموزش و پرورش، میان اولیا و مدارس و ... .

هم چنین شنیدن ادبیات و واژه های مورد استفاده دانش آموزان و نمایش ناهنجاری های اخلاقی و رفتاری آنها، از خشونت در گفتار گرفته تا خودکشی، همگی گویای گسسته شدن هویت، فکر و روح آنان می شوند. جالب تر آنجاست که با پیشرفت داستان متوجه می شویم خود دبیرانی که شاید می توانسته اند به این دانش آموزان کمک کنند دارای مشکلاتی در زندگیشان هستند و یا بوده اند که اگرنه وضعی بدتر ازاو دارند، چندان بهتر هم نیستند.

به طور کلی هرچند روی ظاهری فیلم در انتقاد به مدرسه به نظر می آید، اما مدرسه تنها استعاره ای از دنیای ماست. مدرسه به مثابه ی دنیایی که در آن ارزش ها و هویت ما قرار است شکل بگیرد و شکل نمی گیرد و چرایی آن این طور بیان می شود که مدرسه دچار گسست شده است و مدیران، معلمان، دانش آموزان و اولیا هر کدام به سویی رفته اند و در خود دوباره دچار از هم گسیختگی دیگری شده اند...!



یک سطر گمشده در کتب عشق

نقد و بررسی فیلم همچون یک عاشق ساخته عباس کیارستمی

علی آتشی



ساده انگارانه است که تصور کنیم همچون یک عاشق، روایتی اخلاق گرایانه یا نوع دوستانه ی صرف از مفهوم عشق است. آنها که سینمای کیارستمی را می شناسند نیک میدانند که وی اهل بازچینی و بازگویی یک داستان یا بیان یک درونمایه دم دستی و سرراست نیست؛ درونمایه ای اخلاقی مثل نجات یک زن خیابانی از روی خیرخواهی یا انسان دوستی. با آنچه از ساخته های پیشین کیارستمی در سینما می شناسیم درمی یابیم که قصه باید عمیق تر از این باشد. چراکه مارتین اسکورسیزی میگوید سینما تلفیقی از آن چیزیست که در قاب تصویر رخ می دهد و آنچه در بیرون از آن به وقوع می پیوندد.

اکیکو دختر جوانی که به نظر میرسد از روی تنگ دستی رو به روسپیگری آورده است، با تشر کارفرمای خود به خانه یک پیرمرد میرود که از نگاه اول به نظر می آید تمایل چندانی به رفتار جنسی نداشته است. پیرمردی فرهیخته، در یک خانه محقر و البته انباشته از کتاب. از همین ابتدا چالشی در ذهن مخاطب شکل بنای روییدن میگذارد: پس چرا پیرمرد از این دختر فاحشه خواسته به خانه او بیاید؟ همراه با صحنه های بعدی فیلم، تصویر مات این چالش روشن تر میشود. حس تنهایی خلعی است که پیرمرد می خواسته تا با دعوت از آکیکو ان را پر کند. فی الواقع، حضور دخترک مرهمی بر انزوای درونی پیرمرد است.

آکیکو، زخمی از خشونت نامزد، پیوسته در تعقیب و گریز از دست اوست. دخترک اسیر نوعی عشق آمیخته با خودخواهی و حس تصاحب خود توسط معشوق، در پی جستجوی راهی برای رهایی از دست اوست. نامزد جاه طلب، با نگاهی قیم مابانه و ماتریالستیک سعی در تملک دخترک خسته از زندگی و به انتها رسیده دارد. از همین جاست که میتوان دریافت رابطه پیرمرد با او یک سویه نیست بلکه دختر هم برای افاقه زخم خود در جستجوی دواست. احساس پیرمرد و دخترک احساسی مشترک و بر مبنای نوعی حس پوچی و بیهودگی و قطع ارتباط با خانواده و جامعه است. پنداری هردو برای کمبود عاطفی و روحی خود به این رابطه چنگ انداخته اند. رفتار خشونت آمیز نامزد آکیکو، رفته رفته رابطه پیرمرد با دختر را پرخطرتر و پرهزینه تر میکند و این نقطه عطف داستان است. پیرمرد دیگر برای جبران تنهایی خود نیست که میخواهد به دخترک کمک کند. رفع حس بی کسی و انزوا حالا دیگر جایش را به یک دگردوستی پرچالش داده است. از این روست که شخصیت پیرمرد را میتوان واجد نوعی دینامیسم– هرچند کمرنگ – داستانی دانست.

در حقیقت این دو را یک «رشته مشترک انسانی» در این رابطه نگه داشته است. به ویژه اینکه در میان دیالوگ ها، از داروین نیز سخن به میان می آید و روشن تر به تایید این ایده دامن میزند. پیرمرد در تصاحب دختر از نامزد و کسب اهتمام دختر چیره دست تر است. اگر با نگاه داروینی به قصه بنگریم باید گفت پیرمرد شکل توسعه یافته ی دوست داشتن و یک نوع عشق متعالی و انسانی است؛ عشقی به غایت افلاطونی، خالی از سکس و ارضای جسمی. در مقابل اما، عشق نامزد دختر عشقی حیوانی و تکامل نیافته و به نظر ناشی از یک جور حس مالکیت جنسی است. و شاید گذار مفهوم عشق از نامزد به پیرمرد آن درون مایه ای بوده است که کیارستمی سعی در نمایش آن داشته است. تکامل عشق به مثابه یک موجود زنده آن چیزیست که به قول اسکورسیزی در قاب تصویر نیامده یا نگنجیده است. همچون یک عاشق را میتوان ادامه کپی برابر اصل اثر متاخر کیارستمی، پیش از همچون یک عاشق خواند، از این رو که گویی کیارستمی با این فیلم در تبیین ایده عشق بیشتر و روشن تر کوشیده است. داستان به رغم سادگی و روانی، دارای نگاهی پیچیده و فلسفی به مفهوم عشق است.

به لحاظ تکنیکال نیز همچون یک عاشق شباهتهای زیادی به طعم گیلاس دارد. اینکه بخش عمده فیلم در ماشین درحال حرکت فیلمبرداری شده است – که اتفاقا دلالت بر جاری بودن و سیالیت داستان دارد – و چربیدن گفتگوی فیلم نسبت اکشن و القای حس تردید به مخاطب از ویژگی– های مشترک این دو اثر کیارستمی است. خیابانهای شلوغ، پر نور و تبلیغات تجاری به القای حس بی کسی انسان در جوامع سرمایه داری بیشتر انگشت گذاشته است. تکرار و تاکید بر اینکه آکیکو شبیه به انسانهای مختلفی است نیز بیانگر این ایده می باشد که کارگردان میخواهد ایده در نوردیده شدن جهان توسط تمدن دهکده جهانی را برجسته–تر کند و سخن را به «انسان» یا « ایندیویجوال» تعمیم دهد و بگوید قصه تنهایی و جراحت های روحی میتواند برای هرکس اتفاق بیفتد. در مجموع، باید گفت در قیاس با سایر آثار عباس کیارستمی، همچون یک عاشق فیلمی متوسط اما قابل تامل است.

نسیم جنوب
هامون ۸۱
شماره ۷۲۹- یک شنبه ۱۸ اسفند
NASIM JANOUB

مقاومت، خلاقیت و آفرینش است

در معرفی فیلم «دوازده سال بردگی» ساخته ی ترنس استیو مک کویین

غلامرضا شبانکاره



«شب زیباست
چهره های مردم من نیز
ستاره زیباست
چشم های مردم من نیز
خورشید هم زیباست
روح و جان مردم من نیز»

فیلم «دوازده سال بردگی» ساخته ی «استیو مک کویین» برنده ی بهترین فیلم اسکار امسال شد. با این که فیلم «جاذبه» با دریافت هفت جایزه، پرافتخارترین فیلم اسکار امسال شناخته شد؛ اما دریافت جایزه ی بهترین فیلم به استیو مک کویین نیز، از اهمیت و توجه ویژه یی برخوردار است. پیش تر نیز چندمورد فیلم در مورد برده داری در تاریخ سینمای جهان ساخته شده بود، ولی این بار این فیلم، از چندمنظر تفاوت های زیادی دارد.

۱– فیلم «دوازده سال بردگی» بر اساس یک رخداد واقعی و تاریخی ساخته شده و فیلم نامه با اقتباس از زندگی نامه و خاطرات فردی به نام «سالامن نورثاپ» از کتاب «دوازده سال بردگی» گرفته شده است. چون فیلم هایی که پیش تر ساخته شده بود، در واقع روایت سفید پوستان از مساله برده داری در آمریکا بوده است.

۲– در جشنواره اسکار برای نخستین بار است که یک کارگردان سیاه پوست، جایزه ی بهترین فیلم اسکار را دریافت می کند!

سالامن نورثاب، از افراد معدود سیاه پوستی بود که بعد از دزدیده شدن و قاچاق به ایالتی در آمریکا، توانست دوباره از برده داری نجات پیدا کند. سولومون (سالامن) توانست افرادی را که عامل ربودنش بودند، به دادگاه بکشاند، اما از آن جایی که نمی توانست علیه سفیدپوستان در دادگاه های شهرهای بزرگ شهادت دهد، پرونده قضایی را علیه «جیمز بارچ» باخت. بعد از دادرسی طولانی در نیویورک، ربایندگان او «همیلتون» و «براون»، نیز از تحت تعقیب بودن، خارج شدند. نورثاب در سال ۱۸۵۳ کتابی به نام «دوازده سال بردگی» منتشر کرد. او پس از این فعالی در جنبش ضد برده داری در آمریکا شد. در مجامع عمومی درباره ی برده داری به ایراد سخنرانی های مختلفی در شمال شرق ایالات متحده آمریکا پرداخت و به برده داران برای رسیدن به راه آهن زیرزمینی کمک و یاری می کرد. تاریخ، محل و علت مرگ سالامن نورثاپ مشخص نیست.

در فیلم این مسایل، روایت تصویری نمی شود، بلکه زندگی سالامن را از هنگامی که هنوز برده نشده و به عنوان یک کارگر با خانواده ی خود در یکی از ایالات متحده ی آمریکا زندگی می کند، به تصویر کشیده می شود و تا هنگامی که در اسارت سفیدپوستان آمریکایی ست و با ریسک هایی که خود و سایرین انجام می دهند، شرایط آزادسازی او فراهم می شود. فیلم وجه روایی دارد؛ و مخاطب را به خود مشغول ساخته و علی رغم وجه دراماتیکی که دارد و گاه مخاطب را عصبی و پرخاش گر هم می کند، تا پایان به پای فیلم می نشاند. وجه سادیستیک سفیدپوستان و مزرعه داران در فیلم، در بسیاری از صحنه های فیلم دیده می شود. سالامن، انسانی آزاد از شهر نیویورک ایالات متحده آمریکا بوده که با اغفال او، وی را برای فروش به ایالتی دیگر می برند. شخصیت اصلی، در فیلم تلاشی جسورانه دارد که همواره خود را در مواجه با سفیدپوستان، شخصی آزاد و با نام واقعی خود «سالامن» معرفی می کند. وی سیاه پوستی ست که آزاد بوده و خواندن و نوشتن بلد بوده است؛ اما خصم برده داران همین باورمندی سالامن به هویت فردی و استقلال و آزادگی اش است. برده داران با نفی نام واقعن «سالامن» و اطلاق نام «پلِت» در دوران برده بودن اش، سعی در شکستن مقاومت و خلاقیت او در آزادی اش می شوند. اما او به آزاد بودن خودش باور دارد، و در طول فیلم تلاش می کند باورمندی خود را به «آزادی» و «رهایی» زندگی کند!

«آزادی / بذر پر برکتیه / که احتیاج / کاشته تش./ خب منم این جا زندگی می کنم نه/ منم محتاج آزادی یم/ عینهو مث شما.» با رویای آزادی، آن را تمرین کند.»

فیلم درام دوازده سال بردگی تلاش صادقانه یی از سوی کارگردان آن– استیو مک کویین– است تا بردگی انسان و سیاه پوستان را در قرن بیست و یکم به انسان امروزی یادآور شود.

«هر کجا که باشد برای من یکسان است:
در اسکله های سی یرالئون
در پنبه زارهای آلاباما
در تپه های الماس کیمبرلی
در تپه های قهوه زار هاییتی
در موزستان های برکلی
در خیابان های هارلم
در شهرهای مراکش و طرابلس»

*عنوان یادداشت، جمله یی از ژیل دلوز– فیلسوف و متفکر معاصر فرانسوی است.
شعرهای درون پرانتز همه گی سروده ی «لنگستون هیوز» با ترجمه ی«احمد شاملو» می باشد.

کلامی چند درباره «شکستن امواج»

نگاهی به فیلم شکستن امواج ساخته ی لارنس فون تریر

محمدرضا حیدرپور



۱. برگمان: من خیلی مذهبی بودم و به «خدا» به نوع بسیار عجیبی ایمان داشتم. تعلیم در نسل من بر مبنایی وحشتناک استوار شده بود: یک وجدان بد. می بایست همیشه محکوم به داشتن وجدانی بد باشید، زیرا یک انسانید. هر یکشنبه در کلیسا می گویی: «من انسانی مملو از گناهم». همه تعالیم مبتنی بر آن بود که به خاطر گناهانتان شما را دارای وجدانی بد بداند، برای کارهایی که نکرده اید و کارهایی که مرتکب شده اید. «بس» با نگاه معصوم و کودکانه ای که به دنیا دارد می تواند با خدا ارتباط از نوعی نامتعارف برقرار کند. خدایی که از زبان خود بس با او حرف می زند. در کارها هدایتش می کند. او را تایید و در مواردی نکوهش می کند. اما این عدم تایید می تواند ریشه در آموزه های دینی او داشته باشد او در خانواده ای مذهبی زندگی می کند و به قول کشیشی که او را به عقد «یان» درمی آورد چند بار نیز خودش را وقف و کلیسا را تمیز کرده است. اتفاقی که برای یان می افتد و او را در گرداب عذاب وجدان ناشی از اصرار بی مورد از خدا برای برگرداندن یان می کند، همان تعلیمی که برگمان آن را وحشتناک می پندارد نیست؟همان ایمان عجیب نیست؟ بس، کودک معصومی ست که بزرگ شده. چرا باید با این عذاب وجدان دسته و پنجه نرم کند که عامل فلج شدن یان اوست؟ فقط به واسطه ی اینکه از خدا خواست که هر چه زودتر یان را به پیش او باز گرداند؟

۲. فون تریه: باور عمومی این است که همه ی مردم کم و بیش به طور مساوی امکان تشخیص خوب و بد را دارند. اما اگر چنین است پس چرا دنیا به این صورت است؟ چرا نیت های خوب والدین من به هیچ جا نرسید و چرا نیت خوب خود من به جایی نمی رسد؟

کیشلوفسکی: پایه بدبینی من از یک درک عمیق ریشه می گیرد که اهداف خوب، غالبن به اعمال بد تبدیل می شوند. جهنم مکانی است پر از نیت های خوب. بس، این شخصیت معصوم و بچه گانه به همه چیز با دیدی دیگر نگاه می کند. نگاهی که اجازه می دهد، عرف جامعه به او به عنوان شخصی که دارای اختلال روانی و یا دیوانه است نگاه کند. گرچه در انتهای فیلم دکتر ریچاردسون با گفتن این مورد که مشکل بس «خوب بودن» او بود واقعیت را برای همه روشن می کند. ولی دیگر بس نیست. مرده است. خوب بودنی که باز هم مخالف عرف جامعه می باشد. خدای بس با او حرف می زند. مهربان است. متفاوت با خدای کشیشان. درک خدای بس برای کلیسا نامأنوس و نامفهوم است. بس برای یان که عاشقش است کاری را که می خواهد انجام می دهد. کاری خارج از عرف. گرچه سخت است پذیرش این عمل ولی او عاشق یان است. او در هنگام رابطه با دیگران فقط یان را می بیند. یک جور عبور و گذشت از مرحله ی زمینی–انسانی و رسیدن به مرحله ی والاتری که جز یان کسی را نمی فهمد. برای همین معجزه ی انتهای فیلم در فیلم به زیبایی جا می افتد و حالتی کلیشه ای و شعاری به خود نمی گیرد. این اتفاق شباهت به فیلم «اردت» کارل تئودور درایر دارد. دیگر بزرگ سینمای دانمارک در دونسل قبل از فون تریه. که فون تریه ادعا می کند خیلی تحت تاثیر او بوده است و دیدگاه مذهبی او را به خود نزدیک می داند. می گوید: فکر می کنم به همه چیز مانند درایر نگاه می کنم. نگاه مذهبی درایر در جوهره اش جنبه های انسانی را تشدید می کرد. او هم در فیلم هایش همیشه از مذهب می گفت. ممکن است او نیشی به کلیسا بزند، اما حضور خداوند را در هر شرایطی فراموش نمی کند. درایر درباره ی فیلم خودش می گوید: هدف فیلم من، شکل دادن تدریجی پذیرش معجزه در دل تماشاگر، یعنی باور او به برداشت مولف از معجزه است. برای این که تماشاگر به آرامی پذیرای روحیه ای عارفانه، رازآمیز و دینی شود، حس خاص اندوهی مالیخولیایی، از آن دست که در هر مراسم به خاکسپاری پدید می آید ضرورت داشت. تماشاگر باید تشویق شود (و شاید بهتر باشد بگوییم باید سِحر شود و چنین بیندیشد) که در حال تماشَای کنشی مقدس است، تا هر ناباوری اش بی اثر شود، و دیگر خاموش در انتظار نماند. این چیزی غیر از آنی ست که فون تریه در فیلم خود نشان می دهد؟ معجزه ای که رقم می خورد. بس خود را قربانی یان می کند.

۳. ایثاری که بس می کند (نام اپیزود نمایش داده شده در فیلم هم ایثارست) به گونه ای می تواند یادآور ایثاری که الکساندر در آخرین شاهکار تارکوفسکی انجام می دهد، باشد. همان اعتقادی که تارکوفسکی در مورد ایثار و ایثارگری دارد را در عملی که بس انجام می دهد مشاهده می کنیم. تارکوفسکی: چنین اقدامی در تضاد با خودخواهی است. یعنی کسی که این کار را انجام می دهد در یک وضعیت وجودی، ورای هر رویداد طبیعی و منطقی عمل می کند و از جهان مادی و قوانین آن رهایی می یابد. از این رو عمل او باعث تغییر و تحولات محسوسی می شود دنیایی که فردی فداکار و یا ایثارگر در آن سیر می کند، مغایر با تجربیات اکتسابی ماست، و یقینن واقعیتی انکارناپذیر است. فون تریه در مرز بین برگمان و تارکوفسکی در حرکت است. خدای برگمان سکوت می کند و انسان احساس تنهایی و عدم ارتباط با او می کند. یک جور عدم اشتراک. در صحنه ای از فیلم، بس– که همیشه با خدای خودش صحبت می کند و خدا هم از زبان بس با او– دیگر صدای خدایش را نمی شنود. یعنی برگمانِ «نور زمستانی». و در انتها هم متوجه نمی شود که یان به واسطه ی معجزه ی او زنده می ماند. وقتی معجزه رقم می خورد تارکوفسکی به میان کشیده می شود و شاهکارش «ایثار». شاید تفاوت به زعم نگارنده بین عمل الکساندرِ«ایثار» و بسِ «شکستن امواج» انجام میَ شود در این باشد که: الکساندر ابتدا معجزه را دید و نجات را مشاهده کرد، سپس به نذری که کرده بود اقدام ورزید. در حالی که بس اقدامش را انجام داد تا به معجزه بینجامد. گرچه هیچ گاه نفهمید که یان بهبود یافته است. بس که از همه جا رانده شده است و حتا کشیشان کلیسا هم حاضر به پذیرش انسان درمانده ای چون او نبودند تن به خودکشی خودخواسته ای می دهد تا که شاید در دنیای دیگری بتواند با یان زندگیش را ادامه دهد.

۴. صدا و حضور ناقوس ها در انتهای فیلم، دعوت خداوند و پذیرش حضور بس است. اویی که به قول دکتر ریچاردسون جرمش «خوب بودن» بود. ناقوس هایی که جایی در کلیسا نداشتند، حالا در اوج آسمان در جایی که وقتی بس با خدا صحبت می کند به آن سو می نگرد، نواخته می شوند تا بشارتی باشد برای روح معصوم و کودکانه ی بس که در امواج شکسته ی اقیانوس آرام خفته است.

نگاهی به فیلم دیوانه ای از قفس پرید ساخته ی میلوش فورمن

مینا دُرعلی



این فیلم برایم عجیب بود ، شگفت انگیز و دارای لایه های متعدد که هنوز هم با چندین بار دیدن نکات ظریفی را در آن می یابم!

فیلم را می توان به هر کس و هر جامعه ای تعمیم داد و این ناشی از چند وجهی بودن آن است!

بعد روانشناسی، جامعه شناسی، رفتار شناسی و قابلیت های سینمایی این فیلم، دست هر منتقدی را باز می گذرد تا از ظن خود یار این فیلم شود و آنرا کالبد شکافی کند!

بازی به یاد ماندنی جک نیکلسون (مک مورفی) هرگز فیلم را از یاد نخواهد برد. سکوت آدمها، درک از دوستی و دریافت قدرت ایثار و عشق از وجوه بارز این فیلم است!

میلوش فورمن با اقتباسی بی نظیر، فراموشی و بی تفاوتی انسان هایی که دارند فراموش می شوند را با تصویرهای نابش به تفاوتی تبدیل می کند که "انسانیت" نام دارد. او نوشته های نویسنده ای را به سکانس هایی از جنس زندگی تبدیل می کند! زندگی دوباره ای که انسان هایی از خود گریزان آن به یاد بیاورند نجات انسانی دیگر می تواند در دست های آنها باشد، بنابراین نجات بدهند، رها کنند و نابود کردن اسارت خود را اسیر ذهن مخاطب بیرون از فیلم کنند!

فیلم با شخصیت هایی روبرو است که از دو جنس متفاوتند؛ آنها که مورد آزمون قرار می گیرند و آنهایی که آزمون را برگزار می کنند!

ما همه تقریبا با این تجمع ها درگیر بوده ایم، گاه در بعد کلان (جهانی) و گاه اجتماع های کوچک تر که می تواند از محیط های آموزشی، فرهنگی نام برد و به خانواده ختم کرد.

جامعه ای که در فیلم پرداخت می شود، جامعه ی انسان هایی است که دچار ناراحتی های روحی و روانی اند. انسان هایی که گاه به میل خود از جامعه جدا شده اند و گاه به اصرار اطرافیان!

دنیایی که فیلم به آن می پردازد دنیای پر از فراموشی است. زندگی است که در هاله ای از افسردگی دارد از بین می رود.

جک نیکلسون نیز بخشی از این جامعه رقم می خورد. او با تفاوت هایش از سایرین مورد آزمون قرار می گیرد! آزمونی که می خواهد بیمار بودن او را بسنجد! بداند که این گستاخی، سرخوشی و بی قیدی ناشی از چیست؟

پرستار این فیلم محیطی امن را برای بیماران رقم زده که در آن هر کس به راحتی می تواند بعد پنهان و گاه باور شده از جانب خود فرد را به نقد بگذارد.

مک مورفی به درک این تفاوتها رسیده؛ او حس زندگی و سرخوشی را در لیبیدو می داند، و از همین بابت مورد سرزنش دیگرانی که در آنجا آزمون ها را برگزار می کنند قرار می گیرد!

گستاخی نیکلسون در فیلم فضای کلاسیک و منضبط آنجا را به هم می ریزد و درگیری هایی را بوجود می آورد که او را بیمار جلوه می دهد! اعتراض مک به آن فضا از نخوردن قرص شروع می شود و تا نهایت سرکشی ادامه می یابد. سرکشی ای که جسارت فرار را در تمام بیماران آن درمانگاه بوجود می آورد.

بیمارانی که از حس های حبس شده ی خود می گریزند و به دنبال بعد دست نیافتنی خود، از خود می گریزند و یک "من" دیگر را برای خود رقم می زنند!

مک مورفی با دست انداختن بسیاری از مشکلات زندگی خود را بی قید نشان می دهد. او با زیرکی تمام، پزشکان آن درمانگاه را مجاب می کند که بیمار نیست!

وی به درک این موضوع نرسیده که گاه تفاوت ها باعث گناهکار شدن می شود. گناهی که تاوانش برای مک این است که چندین بار شوک مغزی داده شود تا مثل دیگران رفتار کند، بیندیشد و خود را گناهکار و مستحق سرزنش و درمان ببیند!

مک مورفی در این فیلم به آزادی دلخواه نرسید – هر چند که چندین بار توانست از دیوارهای حفاظ دار آنجا بگریزد – اما باعث رهایی سرخپوستی شد که با آمدن او به آسایشگاه شروع به حرف زدن کرد!

سرخپوستی که با ارتباط با وی زبان باز کرد و بارِ کر و لالی تعمدی بودن را از دوش خود برداشت!

ریس یا همان سرخپوست فیلم نقش کلیدی را در فیلم دارد. او با زور بازوی خود ناتوانی های مک را می پوشاند، مثلا صحنه ی بازی والیبال که اکثر گل ها توسط زور بازو و بلند قامتی و هیکل غیر عادی ریس انجام می شود.

حتی زمانی که مورفی می خواهد آبخوری سنگی را از جای بکند و نمی تواند او (رییس) در آخر فیلم اینکار را میکند و بدینوسیله پنجره را می شکند و فرار می کند!

رییس یک روی دیگر سکه ی "تفاوت" است! همان سکه ای که یک رویش مک مورفی است، کسی که از زندان برای یک تست آورده شده اما با توجه به نظریه فوکو، قدرت و ساختار قدرتی آنجا او را تحت فشار همرنگ شدن گذاشته وچیزی که مک آن را درک کرده و می داند که فقط این تفاوت دارد او را به نابودی می کشاند!

سکانسی که رییس واقعیت درک شده از طرف مک (در استخر یکی از نگهبانان به او می گوید که او تا وقت پوسیدن در آنجا می ماند) را می فهمد؛ به او می گوید، "پدر من مرد بزرگی بود، هر کاری دلش می خواست می کرد برای همین هم خردش کردند. تو این سرزمین صدای هر کس بلند بشه خدمتش می رسند. سفیدها اونقدر آزارش دادند که مرگ براش بهتر از زندگی بود".

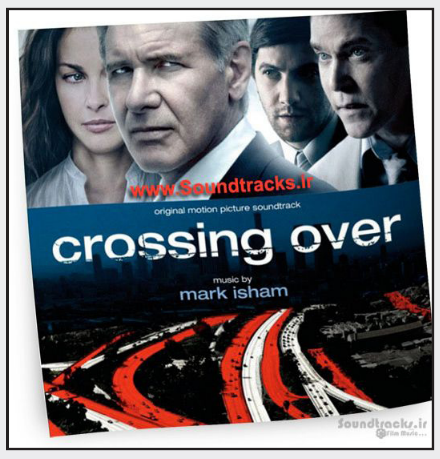
مک مورفی: "اونو کشتند؟ آره؟"

رئیس: "من نمی گم اونو کشتند فقط خردش کردند همین طور که دارند تو رو خرد می کنند."

تصویرِ مخدوش مهاجرت

دربارهَ فیلم پیش ازَ عبور ساخته ی واین کرامر

مهتا بذرافکن



مهاجرت و مسایل برخورد فرهنگ ها یکی از حوزه هایی است که همواره مورد توجه فیلم سازان قرار داشته است. نمونه هایی از این دست در سینما دیده می شود که برجسته ترین آنها فیلمCrash(۲۰۰۴) است. اما در سالهای اخیر و در سال ۲۰۰۹ فیلم دیگری بر پایه مضونه مهاجرت و تضادهای فرهنگی ساخته شده است به نام پیش از عبور ((crossing over که این فیلم نیز در این زمینه شایان توجه است.

اگرچه این فیلم چند داستان در هم آمیخته در مورد مهاجرت و وضعیت مهاجران از یک سو و برخورد فرهنگ میزبان از سوی دیگر است، نقطه اشتراک همه این داستان ها قصه پر فراز و نشیب مهاجرت و مسایل مرتبط با آن است، اما جهت گیری مغرضانه نژادی و توهین و تحقیر مهاجران به عنوان نشان دادن برخی از معضلات حضور غریبه هایی پر تنش در فرهنگ آمریکایی اولین پیام این فیلم است. که در مورد شخصیت مهاجر ایرانی بیشتر اغراق شده است. نقش حمید یک مهاجر ایرانی است را یک بازیگر بومی زلاندنو بازی می کند که ظاهرا بر اساس نزدیکی چهره اش به چهره ایرانیان انتخاب شده و این یکی از ابهام برانگیزترین انتخابهای این فیلم است. داستان اول، داستان مریا سانچز یک مهاجر اخراجی مکزیکی است که بر اثر رفتار خشن افسر مامور مهاجرت به نام مکس بورگان که در زمینه مبارزه با قاچاق انسان و مهاجرت غیر قانونی کار می کند در نزدیکی مرز می میرد و پسر خردسالش را به پدربزرگ و مادربزرگش در مکزیک می سپارند داستان دوم داستان تسلیما جهانگیر که یک دختر ۱۵ ساله بنگلادشی است به خاطر نوشتن مقاله ای درباره ۱۱ سپتامبر که متهم به حمایت از بمب گذاری انتحاری است تحت تعقیب اف بی آی قرار گرفته و اتاقش زیر و رو می شود، و علی رغم اخراج از امریکا به طور غیر قانونی در امریکا می ماند چرا که او از سه سالگی در امریکا زندگی کرده است. او برای این که موقعیت خانواده اش در امریکا به خطر نیفتد و اخراج نشوند تصمیم به ترک ایالات متحده می گیرد. داستان بعدی داستان فرانکل که مأمور مهاجرت است می باشد که با تصادف کردن اتومویبلش با کلر شپرد با وی آشنا شده و متوجه اقامت غیر قانونی ولی در استرالیا می شود. او می خواهد همسرش را ترک کرده و در ازای ارتباط با کلر برای او کارت اقامت بگیرد. او در ازای داشتن رابطه جنسی با فرانکل به اقامت غیر قانونی تن داده و با فاش شدن رابطه او با فرانکل داوطلبانه استرالیا را ترک کرده و فرانکل دستگیر می شود. داستان بعدی داستان حمید، مأمور اداره مهاجرت است که همکار بورگان است. خانواده حمید از داشتن رابطه جنسی خواهر خود زهرا با مردی متاهل با خبر شده و زمانی که بنا به خواسته پدر حمید سعی بر ترساندن آنها دارد و به آپارتمان او می رود، هر دو نفر را کشته پیدا می کند. حمید سعی در پنهان کردن این جنایت دارد ولی بورگان به او مشکوک است. و در داستان آخر نوجوان کره ای که قرار است به زودی شهروند امریکا شود در یک دزدی مسلحانه از یک فروشگاه شرکت می کند. حمید در فروشگاه حضور داشته و مجرمان را به قتل می رساند اما به نوجوان کره ای اجازه فرار می دهد. و در آخر گاوین نوازنده ای انگلیسی ملحد است که برای کار در یک مدرسه خود را یهودی جا می زند برای ماندن در امریکا از یک خاخام یهودی می خواهد که در ازای خواندن و کار در مدرسه از او حمایت کند. اما خاخام برای ماندن و مهاجرت نیاز به کمک در زمینه افزایش دانش یهودی دارد. در نهایت در روزی که پسر کره ای و خانواده ایرانی در کنار دیگر مهاجران در حال خوردن سوگند شهروندی هستند پرده از جنایت فرید براهری برادر حمید برداشته می شود و بورگان او را به جرم کشتن خواهر و هم خوابه او دستگیر می کند و فیلم با صحنه سوگند خوردن مهاجران به پایان می رسد.

فیلم همانند سایر فیلم هایی که در این حوزه ساخته شده است در پی نشان دادن آن روی دیگر سکه مهاجرت است. اما نکته قابل تامل در این فیلم خارج از مضمون داستانهای این فیلم نهفته است. آیا کشورهای مدعی جهانی شدن و تکثر و مدارا توانسته اند به عنوان میزبان تنوع فرهنگ ها را پذیرا باشند؟ زاویه نگاه این فیلم ساز به زندگی مهاجران و شخصیت پردازی وی نشان میدهد که اگر مهاجران با انطباق فرهنگی مشکل دارند، میزبانان هم چندان توفیقی در درک فرهنگی مهمانان نداشته اند. این فیلم و فیلم هایی از این دست نشان دهنده فشار بیش از حد بر مهاجران است که هم باید فرهنگ سنتی خود را حفظ کنند و نماینده فرهنگ خود باشند و در عین حال به مولفه های فرهنگی جامعه میزبان هم تمام و کمال پایبند باشند. این پارادکس مهمی است که جهانی شدن هنوز پاسخی برای آن ندارد و سوال مهمی مطرح می کند که چه کسانی باید جهانی شوند و چه کسی تعیین می کند که کدام فرهنگ بر دیگری برتر است و بر چه اساسی دیگران باید آن فرهنگ را تمام و کمال بپذیرند و اساسا مبنای ارزش گذاری بر فرهنگ ها چیست که یکی موجب تفوق بر دیگری شود. این که چهره فرهنگ دیگران که اتفاقا دارای پیشینه تاریخی مبسوط و مستند و دیرپایی است منکوب و مخدوش و خشن جلوه داده شود و در مقابل در جامعه ای که مدعی جهانی شدن است، فرهنگ چند صد ساله ای که خود مخلوطی از فرهنگ کشورهای دیگر است به عنوان فرهنگ جهانی و مطلوب شاخص اندازه گیری قرار داده شود کاملا مردود است. اگرچه نمی توان ادعای یک فیلمساز را ادعای همه افراد یک جامعه قلمداد کرد، اما این فیلم در نشان دادن مشکلات تضاد و برخورد و تنوع فرهنگ ها و به خصوص فرهنگ ایرانی کاملا مغرضانه عمل کرده است.

مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر:

میراث فرهنگی و گردشگری بوشهر یک ویرانه به تمام معناست



مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر گفت: مدیران گذشته میراث فرهنگی و گردشگری استان تلاش‌هایی کردند اما هم اکنون وضعیت بحرانی و میراث فرهنگی یک ویرانه به تمام معناست.

به گزارش خبرگزاری فارس از بوشهر، محمد ابراهیم فروزانی در جمع خبرنگاران اظهار داشت: نخستین تکیه‌گاه در هر سازمانی نیروی انسانی و متخصص است و هم اکنون مهم‌ترین مشکل ما نیز نیروی انسانی است به طوری که بسیاری از افرادی که وارد اداره کل میراث فرهنگی شدند طی روند کارشناسی و قانونی استخدام نشدند. فروزانی تصریح کرد: بسیاری از افرادی که وارد سازمان شدند متخصص نبودند و بخش عمده‌ای نیز تحصیلکرده نبودند و تحصیلکرده‌ها نیز رشته‌ای مرتبط با کار نداشتند. مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر اضافه کرد: این وضعیت موجود سبب شده تا نیروهای کیفی نیز به شدت بی‌انگیزه و تحقیر شوند و به حاشیه رانده شوند. فروزانی با بیان اینکه از نظر مسائل مالی هم به شدت دچار مشکل هستیم، ادامه داد: اعتبار سالانه جاری اداره کل میراث فرهنگی استان بوشهر از حقوق یکماه در شهرداری بوشهر هم کمتر است. بی‌توجهی به میراث فرهنگی در سال‌های گذشته به مدیریت ارشد استان و مدیران کشوری هم مرتبط بوده و امیدواریم این مشکلات اصلاح شود. مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر افزود: ۱۶۰ نیروی خارج از چارچوب وارد سیستم شدند و بخش عمده‌ای از بودجه شش میلیارد تومانی هم هزینه نیروهای طرحی شده است و این شرایط دشواری برای هر سازمانی را رقم می‌زند. فروزانی اظهار داشت: وضعیت فنی پروژه‌ها نیز از دیگر مشکلات ماست، تعریف پروژه‌ها به صورت علمی انجام نشده و بیشتر از روی فشار و لابی بوده است و آسیب‌های فنی نیز موجب شده به میراث فرهنگی بی‌اعتمادی شود و بسیاری از پروژه‌های راهبردی هدایت نشوند. وی با بیان اینکه بیشترین پروژه و کمترین اعتبار را داریم، گفت: باید کارایی و کارآمدی را در راستای وظایف و ماموریت‌ها ارتقا داده و احیا کنیم.

احیا بافت قدیم بوشهر و بندر سیراف دو پروژه مهم اداره کل میراث فرهنگی

مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر با اشاره به بافت تاریخی بوشهر و اهمیت آن گفت: بافت تاریخی بوشهر یک بافت ویژه در ایران است که معماری شهری و ارزشمندی دارد ضمن اینکه از نظر فرهنگی و تاریخی نیز حائز اهمیت است. فروزانی تصریح کرد: بافت تاریخی بوشهر نه فقط یک میراث فرهنگی است بلکه میراثی برای جهان است و اگر اقدامات موثری برای احیا این بافت انجام شود می‌توانیم به ثبت جهانی آن هم فکر کنیم. وی افزود: بافت قدیم بوشهر هنوز زنده است و نفس می‌کشد چرا که بسیاری از خدمات مورد نیاز مردم در این منطقه از شهر بوشهر در حال انجام است و ضروری است دستگاه‌های متولی مثل شهرداری، شورای شهر، معاونت برنامه‌ریزی و عمرانی استانداری و اداره کل راه و شهرسازی توجه ویژه‌ای به بافت تاریخی بوشهر داشته باشند.مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر با بیان اینکه در سال‌های اخیر به مرکز شهر بوشهر توجه کمتری شده است، اضافه کرد: خدمات شهری، پاکسازی و جمع‌آوری زباله در بافت تاریخی بوشهر مطلوب نیست و زیرساخت‌های آن هم مشکلاتی دارد و اعتباری هم برای پروژه‌های در دست ساخت وجود ندارد. فروزانی با اشاره به اهمیت تاریخی بندر سیراف گفت: این مجموعه تاریخی و باستانی قابلیت ثبت جهانی دارد که نسبت به این امر تاکید مجددی خواهیم داشت تا همیشه فارس بودن خلیج فارس را اثبات کنیم.مجموعه‌های نفت و گاز که در نزدیکی سیراف هستند باید بخش مهمی از هزینه‌های مرتبط با احیا این مجموعه را متقبل شوند. مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر گفت: اگر اداره کل بنادر و دریانوردی بیشترین ضربه را به بافت تاریخی بوشهر زده اما با فعالیت‌های اقتصادی موجب زنده بودن این بافت تاریخی هم شده و باید سهم و حق شهر را نیز بپردازد. فروزانی اضافه کرد: پیگیری جدی خواهیم کرد تا حق بافت تاریخی بوشهر از فعالیت‌های بندر و گمرک احیا شود امیدواریم مدیریت ارشد استان در این بخش از ما حمایت کند تا حق بافت تاریخی را احیا کنیم.

تزریق فعالیت‌های فرهنگی و خلاق در بافت تاریخی بوشهر

وی بیان داشت: به منظور احیا بافت تاریخی بوشهر با فعالیت‌های فرهنگی و تاریخی را در بافت تاریخی احیا کنیم، ضمن اینکه انگیزش‌های اقتصادی و ملی را باید در بافت تاریخی احیا کنیم.

مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر توسعه زیرساخت‌های لازم مثل آب، برق و فاضلاب در بافت تاریخی بوشهر را ضروری خواند و بیان کرد: دانشکده هنر و معماری از پروژه‌های مهم در میراث فرهنگی است و حضور دانشجویان یک زندگی و روح جدید به این مجموعه داده است. فروزانی افزود: معافیت ۱۰۰ درصدی در برخی موضوعات، اعطای تسهیلات برای فعالان در بافت هم می‌تواند برای احیا بافت تاریخی بوشهر موثر باشد.

توسعه گردشگری دریایی اولویت میراث فرهنگی در بخش گردشگری

مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری استان بوشهر تاکید کرد: در ارتباط با فعالیت‌های حوزه گردشگری توسعه گردشگری دریایی از اولویت‌های ماست و تلاش داریم از فرصت نوروز برای این مهم استفاده کنیم. فروزانی گفت: واگذاری یک مجموعه از میراث فرهنگی برای فعالیت خانه مطبوعات با هماهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی در اولویت ماست تا با حضور مطبوعات در بافت بوشهر زمینه احیا آن را فراهم کنیم.

ناگفته های پرویز قوسی از نبرد بوشهری ها در جنگ با متجاوزین عراقی (۸)

انهدام پل عراقی ها در بهمنشیر برای حفظ آبادان



اجرای آتش تهیه یک نواخت و مستمر توپخانه عراقی ها در کوی ذوالفقاری همه ما را کلافه کرده بود. مثل باران از آسمان توپ و خمپاره فرود می آمد و وجب به وجب میدان محدود نبرد را شخم می زد. زنده ماندن یا شهید شدن دیگر به شانس و اقبال ربط داشت و نه به زرنگی و چابکی.

در همین گیر ودار ۳ نفراز بچه های بسیج آبادان از پشت سر مورد اصابت گلوله کلاش واقع شده و در دم جان دادند. متوجه شدیم عراقی هائی که ما در هجوم از آنها عبور کرده بودیم و در خانه ها کوی ذوالفقاری پنهان شده بودند، با متوجه شدن برتری نسبی نیروهایشان بر میدان نبرد، سر از مخفی گاه در آورده و بچه ها را از پشت سر هدف و شهید می کنند.

حجم تیری که از پشت سر به سوی ما می آمد نشان از آن بود که کم نیستند عراقی هایی که از ترس پنهان شده بودند و حالا که می دیدند برتری با آنها است، سر در آورده و ما را از پشت هدف قرار میدهند.

همه ما نیک می دانستیم که نقطه ضعف عراق انهدام پل مواصلاتی است که بر روی رودخانه بهمنشیر بصورت تعجیلی ایجاد کرده بودند. پس می بایست به هر قیمت و شکلی شده آن را منهدم می ساختیم وگرنه تمرکز قوای عراقی در آن طرف رودخانه حکایت از آن داشت که تا مجددا برکوی ذوالفقاری اشرافیت کامل پیدا نکنند، از پای نخواهند نشست و تصور می کردند که به سادگی از دیوار گوشتی ما عبور خواهند کرد. توسط عباس کامکاری ۱۰ نفر آر.پی.جی زن شهادت طلب آماده مسئولیت و کاری شدند که به حیات و ممات عملیات ربط پیدا میکرد. انهدام قطعی و بدون چون و چرای پل، حتی به بهای از بین رفتن هر ۱۰نفر. کامکاری چند بار این را تاکید کرد و همه آن ۱۰ نفر از صمیم قلب پذیرفته و باور داشتند که در این ماموریت همه ما فدای دفاع از کیان ایران عزیز، خواهند شد. من یکی از آن ۱۰ نفربودم که می بایست از شیار مملو ازآب و گل (لجن) انشعاب شده از بهمنشیر و پوشیده از نی و نیزار، در وضعیت کاملا مخفی و بدون سر و صدا به قلب عراقی ها نفوذ کرده و در محلی مناسب از حیث دید و تیر، یکی از قطعه های پل را با موشک آر.پی.جی مورد هدف قرارداده و چنان منهدم سازیم که امکان عبور و مرور را برای حتی یک نفر از عراقی ها مسدود کنیم.

ما۱۰ نفر آر.پی. جی. زن در انضباط کامل اما فرو رفته در لجن تا زانو، به سختی به پیش می رفتیم. کافی بود در موقعیت مکانی مناسب از حیث دید و تیر بر پل، قرارگرفته آن موقع سر از پا نشناخته و چنان جسورانه عمل میکردیم که تا آن روز تاریخ جنگ بخود ندیده بود.

در آن زمان ما بچه های ۱۷ تا۲۰ساله با در نظر گرفتن همه مسائل ملی و دینی و آگاهانه این وضعیت را برای خود بوجود آورده بودیم. در فاصله ۵ متری از کماندوهای مخصوص و مجهز عراقی آموزش دیده از آخرین تکنیک و تاکتیک های متعدد، عبور کردیم و در یک وضعیت و مکان دلخواه آماده انجام ماموریتی شدیم که می توانست سرانجام عملیات را دگرگون نماید. من سر از پا نمی شناختم و همه چیز آماده شلیک موشک هائی بود که سرنوشت عملیات را تغییر داده و رقم میزد. پل مواصلاتی که عراقی ها بر روی رودخانه بهمنشیر بصورت تعجیلی ایجاد کرده بودند، تشکیل شده بود از چندین قطعه به هم وصل شده، این نوع پل ها در سازمان رزمی هر ارتشی وجود دارد که بر روی سطح آب شناور هستند و توسط تیر و ترکش بسیار آسیب پذیر می باشند. طرح ریزی اجرای عملیات انهدام این پل از طرف ما ۱۰ آر.پی.جی زن، این قرار بود که بعد از استقرار در محل مناسب برای پرتاب موشک، ۵ نفر از بچه ها به فرماندهی من فقط یکی از قطعه های پل را هدف قرارداده و تا انهدام آن پی در پی اجرای آتش و پرتاب موشک می نمودیم. آن ۵ نفر دیگر هم هوای ما را داشته که توسط عراقی ها به راحتی مورد هدف قرار نگرفته تا کار تمام شده و پل منهدم گردد. تنها اشکال کار این بود که تا آن زمان ما ۱۰ نفر هیچ کدام چنین پلی را ندیده و از جنس بدنه آن بی اطلاع بودیم و نمی دانستیم که آیا موشک آر.پی.جی در آن اثر خواهد داشت و اصلا به ریسکش می ارزد که جان ۱۰ نفر از جوانان ایرانی پای این تجربه گذاشته شود یا خیر.

اما حالا دیگه کار از این حرف ها گذشته بود و اصلا چنین محاسبه ای قبل از حرکت در این معادله معنوی ذره ای کاربرد و جایگاه نداشت، هدف انجام تکلیف بود و بس. حال در اثر اصابت آر.پی. جی های ما، این پل منفجر و منهدم می شد یا خیر این دیگر دست ما نبود و راستش را بخواهید در آن شرایط حاکم که بچه ها داشتند تکه تکه می شدند، ما اهل این حرف ها و محاسبات مادی نبودیم و هیچ گاه در برنامه هایمان درطول جبهه لحاظ نکردیم.

با احتیاط کامل در کنار رودخانه بهمنشیر در جناح راست منطقه نبرد به فاصله ۵۰ متری سمت چپ پل و درست پشت عراقی ها واقع شدیم. من هر چهار موشک موجودم را خرج گذاری و در کنارم برای اجرای پی درپی شلیک بر روی زمین گذاشتم. همه بچه ها منتظر اولین پرتابی بودند که بنا بود من انجام دهم. آر.پی.جی را بلند کرده و نشانه رفتم. سفیر و ناله پرتاب موشک در آن لحظه چنان مهیج بود که شاید هیچ فیلم ساز و کارگردان نامی نتواند گوشه ای از آن را به تصویر کشد. موشک رها شده من چنان بر فرق پل فرود آمد که انفجار آن باعث شد تا بلافاصله متوجه شویم که این پل چه آسیب پذیر و پوشالی است. موشک های سایر شیرمردان عرصه عشق و معنا، چنان هنگامه ای در دل پل و رودخانه بهمنشیر ایجاد کرد که دیری نپاید پل از هم پاشید و بخش اعظم آن در بهمنشیر فرو رفت.

هنور عراقی ها بخود نیامده و محل دقیق ما را کشف نکرده بودند که همه ما ۱۰ نفر در موقعیتی مناسب تاکتیکی رزم تن به تن، مسرور از انجام این عمل موفق و اثرگذار در کل میدان نبرد، با روحیه ای بسیار بالا آماده بودیم تا هر فوج عراقی را به خاک و خون بکشیم. با ازبین رفتن پل ارتباط عراقی ها، ارتباط دشمن با عقبه وعمده قوا آن طرف رودخانه قطع گردید، به همین دلیل مصیبت آنان فرا رسید.

با انفجار و از بین رفتن پل مواصلاتی عراقی ها بر روی رودخانه بهمنشیر، کار عراقی های متجاوز را تمام شده و نخلستان کوی ذوالفقاری را گورستان تک تک آنها می دیدم.

انهدام این پل با آن شیوه ناگهانی روحیه، توان، قدرت، تحرک و ابتکارعمل را ازعراقی ها گرفت و دیری نشد که توازن قدرت، عمل سریع، هجوم و تحرک در میدان نبرد را به نفع ما با سرعت هرچه تمامتر تغییر داد. هنوز ظهر نشده بود که نخلستان پر از کشته های کماندوهائی بود که صدام به وجودشان دم به دقیقه از رسانه های موجود به ما و دنیا فخر می فروخت و بنا داشت توسط این روباه صفتان بزدل، قادسیه دیگری را در تاریخ این سرزمین کهن خلق و ایجاد کند.

دقیقا همان هایی که تا چند ساعت پیش مست و مسرور از رخنه ای که در دل بچه های ما ایجاد شده بود، مصمم بودند همه ما را به خاک و خون کشیده و به دنیا اقتدار و توانائی خود را به نمایش گذاشته و در دل مردم این مرز وبوم وحشت ایجاد کنند، یکی پس از دیگری به خاک سیاه نشاندیم و به درک واصل کردیم.

در آن موقع آتش ویرانگر توپخانه سنگین عراق بعد از قطع ارتباط عمده قوایشان با نیروهای کماندو درگیر در میدان نبرد، بی هدف همه جا را شخم میزد و دیگر برایشان مهم نبود کجا ما هستیم و کجا نیروهای خودی.

البته این وضعیت هولناک اصلا برای ما مهم نبود و خللی در اراده مصمم ما ایجاد نمیکرد، هرچند که باعث تلفات و شهادت بچه ها میشد ولی هدف ما بزرگتر از این مسائل و همانا حفظ کیان ایران، بود. پس می بایست خون داد و جان را در راهش تقدیم کرد.

من مطمئن بودم که عراقی های قایم شده در خانه و کوچه های کوی ذوالفقاری ناظر بر فلاکت و نابودی همان هائی هستند که تا چند ساعت پیش ناجی خود میدیدند. چون دیگر از علامت شلیک تیر هوائی به جهت اعلام حضور و کمک به جهت رخنه در ما به منظور یاری رساندن به آنها خبری نبود. مضافا به اینکه دیگر بچه ها از پشت مورد اصابت گلوله قرار نمی گرفتند. به همین دلیل دوباره مثل موش در سوراخ خزیدند.

حالا دیگه وقت آن رسیده بود که بخشی از بچه ها نسبت به پاک سازی کوی ذوالفقاری اقدام و این قسمت از خاک عزیز ایران را از لوس وجود این دژخیمان پاک کنند. عملیات پاک سازی که شروع شد، تازه ما متوجه اوج جنایت عراقی ها شدیم که با مردم این کوی (مرد، زن، بچه، پیر و جوان) کرده بودند. شرم دارم خیلی از آن جنایات را بیان کنم.

ادامه دارد...

هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی
نسیم جنوب
nasimjonoub.com

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول و سردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس،
کوچه بوستان ۳۰ (جانباز)، دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۲۵۲۵۹۰۰ فاکس و پیامگیر: ۲۵۲۸۱۵۱
تلفن همراه: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
ایمیل: info@nasimjonoub.com
صندوق پستی ۱۱۹۹
لیتوگرافی و چاپ: کارگر

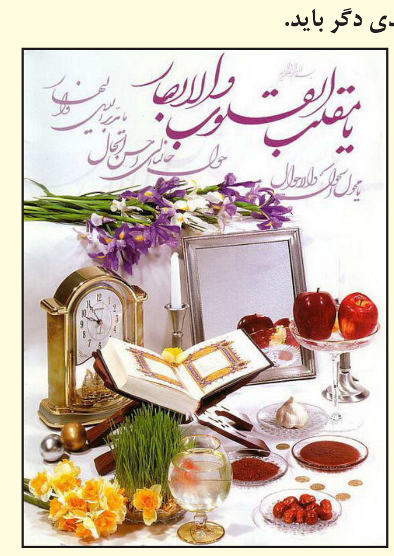


نوروزی دگر

دکتر جعفر حمیدی



هر سال می گوییم نوروزی دگر باید
روزی دگر باید
هر سال می گوییم خورشیدی دگر باید
جمشیدی دگر باید
هر سال شوری تازه، سوری تازه
نوری تازه می خواهیم
از باده جامی از
بلوری تازه می خواهیم
هر روز می گوییم نوروز دگر باید
هر روز عیدی تازه
بیدی تازه، پرسایه
هر روز جشنی تازه
شعری تازه، حرفی تازه می خواهیم
با این همه، هر سال می گوییم
آغاز سال تازه
جمشیدی دگر باید
عیدی دگر باید.



عمق رفاقت دو شهید



داستان شهدای عزیز بسیار شنیده ایم، و این بار از عمق رفاقت بین دو دوست و یار و همسایه بگوییم شهید محمود (قاسم) پیکر در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسیدند و شهید فریبرز گیتی زاده که وابستگی شدیدی بین ایشان و شهید پیکر بود از عملیات برگشت و در مراسم دوست و همرزم خود شرکت کرد و بعد از آن مجددا رهسپار جبهه شد تا در عملیات کربلای۵ شرکت و ایشان هم به جمع دوستان و یاران خود شتافت و به شهادت رسیدند در آن زمان اوج جنگ و شهادت عزیزان بود یعنی سال ۶۴ بین این دو عملیات حدودا ۱ ماه فاصله بود و شهید فریبرز بعد از شهادت و عملیات ۶ ماه مفقود الاثر بودند تا جسم ایشان و چند تن از همرزمان پیدا و به بوشهر آوردند و جالب اینجاست که در این مدت اینقدر شهید بزرگوار آوردند و خاک سپاری شد ولی شهید پیکر در کنار خود جایی برای دوستش نگه داشت تا شهید فریبرز آوردند و دقیقا در کنار مرقد مطهر شهید پیکر خاکسپاری شد و این است عمق رفاقت دو شهید .

بالابان اثری هشداردهنده

حبیب احمدزاده

فیلم بالابان اثریست هشداردهنده در باره فاجعه ای که نرم و آرام در کنارگوش ما در حال رخ دادن است. نمیخواهم به مضمون فیلم اشاره مستقیمی داشته باشم تا لذت دیدنش از مخاطبان سلب شود. اما کافی است بدانیم که آخرین مأمن امن پرندگان شکاری جنوب در حال زوال است و فیلم صافی هشداری بموقع دراین باره است.

و تعجب همراه با لذت من مخاطب در این است که زنگ خطر را نه یک پایتخت نشین بلکه یک همولایتی به صدا درآورده و برخود فرض دانسته تا همگان را باخود همراه و همدل کند. تصاویر زیبا، بدیع و همچنین قصه ساده و صمیمی این فیلم کاملا متناسب با موضوع انتخاب شده است . اگر دستگاه تبلیغی ما در چاه جوسازی های رسانه ای سقوط نکرده بود این فیلم باید ارج و قرب بسیاری می دید که متاسفانه از این پشتیبانی برای آن تاکنون خبری نبوده پس برهمه مالازم است همچون یک نذر فرهنگی خود و خانواده را مکلف به دیدنش کنیم.

نوروز بوشهر را برای مسافران، خاطره انگیز کنیم

سید جمال الدین عارف زاده



در آستانه نوروز بسر میبریم و باید آمادگی لازم را در ابعاد مختلف جهت رضایت مسافران که میهمانان عزیز استان بوشهر هستند فراهم آوریم ، از دیر باز مردم بوشهر به مردمی صبور و مهربان، میهمان نواز و دست و دل باز معروف بوده اند و ارتباط مردم این استان از گذشته دور تا کنون به واسطه ارتباط با سایر کشورهای جهان و به اقتضای شغلشان که تجارت بوده است، به مردمانی با فرهنگ بالا تبدیل نموده است، این رتبه بندی در ایران از حیث فرهنگی غنی در یونسکو در خصوص شهر بوشهر نیز ثبت شده است، اما این مسائل، رسالت تک تک ما را در نگهداشت این واقعیت و ارتقا آن چند برابر می کند که میتواند در ابعاد گوناگون مورد توجه قرار گیرد.



این موضوع به دو بخش دولتی و مردمی تقسیم میشود، ابتدا به بخش دولتی میپردازیم که رسالت و وظیفه آماده سازی بهینه پذیرش از میهمان را باید در دستور کار قرار دهد.

مدیریت واحد شهری با محوریت استاندار و پیشرو بودن شهرداری از اهم مسائل است ، ابتدا تشکیل مدیریت واحد شهری و هماهنگی تمام دستگاهها از اولویت بالایی برخوردار است و میتواند در ابتدا منجر به بهترین و یا بدترین خاطره برای میهمانان تبدیل شود. متاسفانه شهرهای استان و بویژه شهر بوشهر در این موضوع هم دیر اقدام کرده وهم در اجرای مدیریت واحد همیشه با مشکل مواجه بوده اند. توجه به ورودی و خروجی شهرها بویژه بوشهر وتدبیر در اسکان میهمانان که اغلب به سمت بوشهر سرازیر میشوند از موارد بسیار مهم است.

ایجاد امکانات رفاهی موجود پاسخگویی حجم سنگین مسافران نیست ، حتی در تامین ظرفشویی و سرویس های بهداشتی میهمانان مشکل پیدا خواهیم کرد و همراه نمودن تمام دستگاهها با همان رویکرد مدیریت واحد شهری باید بطور واقعی شکل گیرد.

برگزاری جشنواره ها و فعالیت های فرهنگی که نماد بوشهر است و میتواند نشاط را به میهمانان هدیه نماید بطور جدی در دستور کار قرار گیرد و مانند سالهای پیش با اجرای یک کنسرت ساده میهمانان شاهد درگیری و صحنه مجادله نباشند و از هم اکنون مجوزها با امنیت لازم پیش بینی گردد، همه چیز و همه کار باید معرف فرهنگ بوشهر باشد. به رفروژ خیابان روبروی ساختمان امیریه که از عوامل مهم ترافیک خواهد شد رسیدگی شود و تدبیری برای ترافیگ در جاده ساحلی شهر و مناطق ریشهر و پارک لیان اندیشیده شود و این مکانها را نیز برای پذیرش مهمان مهیا سازند. موردی که اصلا شهرداری به آن فکر نکرده پل عابر پیاده در جاده ساحلی بوشهر به پارک شغاب است که به لحظ جانی بسیار خطر ناک است، به خصوص در پارکینگ بغل هتل پرواز که محل پارک خودروها هست.

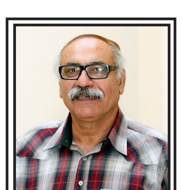
اما نکته دوم به مردم عزیز بوشهر برمیگردد: اول خواهش از موتورسواران جوان که با صدای موتورسیکلت بویژه در آخر و نیمه شب باعث آزردگی خاطر میهمانان عزیز نشوند و از طرفی هر بوشهری به یک راهنما تبدیل شود ، در مرکز شهر به شدت از کمبود سرویس های بهداشتی روبروییم که مدارس و پارکینگ ها باید این موضوع را پوشش دهند و بطور شبانه روزی ارائه خدمت نمایند، بویژه مساجدی که در حاشیه خیابانهای بزرگ و ساحل قرار دارند.

فروشندگان بوشهری قناعت در سود و خوشرویی در برخورد با مسافران را در دستور کار خود قرار دهند و مقدمات مشتری شیفته را فراهم کنند. بی شک این موضوع باعث جذب مسافر بیشتر در سال آینده و برکت بیشتر برای آنان خواهد شد؛ مشتری شیفته یک مشتری موقت است که با یک ارتباط و برخورد خوب و خرید رضایت بخش به یک مشتری دائم و نهایتا شیفته تبدیل میشود.

پتانسیل اقتصادی بوشهر در ایام نوروز باید خود را نمایان کند و این همراهی بازاریان است که میتواند چهره اقتصادی بوشهر را کنار دریا و ساحل زیبایش دو چندان کند. توجه به اقتصاد شهری یکی از عوامل مهم در جذب و جلب توریست می باشد .

در پایان از مدیران ارشد استان میخواهم اگر چه زمان اندک است ولی اوضاع ورودی و خروجی شهر بسیار افتضاح و غیر قابل تحمل است که به محض ورود به آن راهی برای تصمیم دیگری باقی نمی ماند، لذا پارکینگها را نیز به همراه روشنایی سازمان دهی کنید و زمین هایی خالی مرکز شهر را برای پارک خودرو آماده سازیم و این موضوع را به جوانان داوطلب به دو منظور درآمدزایی و رفع مشکل بطور جدی پیگیری نمایید.

گمرک بوشهر، خوشنامانی که آسیب دیدند



مهدی جهانبخشان

نقشی که گمرک ، در وضعیت اقتصادی ومعیشتی مردم بندر بوشهر داشته ودارد، انکار نشدنی است. به خوبی می دانیم که بوشهر از لحاظ اقتصادی کمتر بر پایه های صنعت و کشاورزی استوار است و بخش عظیمی ازمردم درآمد خود را از این نهاد اداری تامین می کنند.

قدمت گمرک بوشهر به دوران قاجار می رسد و به همین سبب پای شرکت های بزرگ تجاری، کشتیرانی و کنسولهای مقتدرترین کشورها را به بندر بوشهر باز می کرد.از قبَل همین نهاد ارتباط بندر بوشهر با جهان غرب و کشورهای همجوار در خلیج فارس برقرار گردیده و رشد فرهنگی نیز نصیب مردم می شد.

شاغلین در این نهاد نیز به دلیل همین ارتباطات تجاری به سمت بهبودی دانش وفرهنگ خود می رفتند زیرا کارمند گمرک بالاجبار در روند کاری خود با جدیدترین و پیشرفته ترین کالاهای روز برخورد می نمود و برای شناخت آن درک و دانش خود را از اقتصاد انسانی بالا می برد.

برای مثال، یک ارزیاب در ارزیابی کالا باید بر کلیه مصنوعات عالم و محصولات کشاورزی و معدنی و حتی گازها همچون اکسیژن و هلیوم و.... اشراف داشته باشد تا بتواند آنان را در تعرفه دقیق کالایی قرار داده و حقوق دولت را از صاحب کالا در قالب عوارض گمرکی اخذ نماید.

گمرک همیشه در کنار مردم بوده است. نقل است که در ابتدای تاسیس مدرسه سعادت ، این موسسه تحصیلی دچار کمبود بودجه گردید و در شرف تعطیلی قرار گرفت اما معاونت فنی گمرک که فردی ارمنی به نام موسِس خان بوده با بستن عشریه بر عدل های پنبه وارداتی کمک مالی شایانی به مدرسه سعادت نموده و آن را از تعطیلی نجات داد.

در سال ۱۳۳۲، سال مبارزه برای ملی شدن نفت ، کارمندان گمرک که اکثرا افرادی باسواد و دارای درک سیاسی بودند در جریان مبارزه و برپایی تظاهرات نقش عمده ای را ایفا می نمودند.

بنا به گفته دیرسالان شخصی به نام مرحوم قربانی در جای جای شهر کرسی خطابه ای قرار می داده ومردم را علیه نظام مستبد محمد رضا می شورانده و به همین خاطر طعم زندان و شلاق را چشید.

همین کارمندان از مرکزکشور کتابها و نشریات جدید را به بندر بوشهر آورده و به میان مردم می بردند.

در انقلاب بزرگ بهمن نیز کمیته کارمندان اعتصابی گمرک از قوی ترین کمیته های اعتصابی سال ۱۳۵۷ بوده است.

مردم بوشهر معاونین شریفی همچون احمد دلجو،علی جهانشاهی، حاج عبدالله طالبی (معاون فنی فعلی گمرک بوشهر که انسانی به معنای واقعی با تقوی ومومن است)، علی جوانمردی، مهدی شهابی و همچنین ناصر علی مددی جهرمی ناظر گمرکاتی که گمرک بوشهر را متحول کرد، هرگز فراموش نمی کنند. مردان صادق و پاکی که همیشه در خدمت جامعه ومردم شان بودند.

هم اکنون نیز کم نیستند کارمندان شریفی که در این گلوگاه مهم اقتصادی خالصانه به خدمت مشغول اند.

علاوه بر گمرک که خود نهادی دولتی است، نهاد غیر دولتی نیز به نام حق العمل کاران رابط بین صاحب کالا و گمرک هستند و در میان آنها نیز افراد بزرگی چون مرحوم حاج ماشاالله جفره ای، مرحوم حسین باباچاهی ومرحوم آل یاسین را میتوان نام برد که دو نفر آخری دارای تفکر علمی و گرایشات مردمی بودند.

نمی شود از حق العمل کاران خوب صحبت کرد و نام محمود یوسفی را نیاورد، انسانی که هم خیر است و هم دستی به شعر دارد. همچنین بایدازحق العمل کار دیگری بنام مهربان حرفی به میان آوریم که شخصی با فرهنگ وعاشق شهرش بوشهر است.

درکنار اینها لازم است از تاجران خوشنامی که در گمرک فعالیت میکرده و برای شهر بوشهر منبع خیر بوده اند هم یادی بکنیم مانند ملک التجار، حاج رئیس، سید محمد رضا کازرونی و مرحوم ایرانی .

در مجموع می توان گفت گمرک بوشهر خوشنام ترین گمرک کشور به حساب می آمد، ولی متاسفانه در سالهای اخیر بد نامی وحشتناکی دامن گمرک را گرفته است که مسئله اختلاس نود میلیارد تومانی از جمله وقایع ناخوشایندی است که چهره این گمرک را مشوش نموده است. علت آنچه در این سالها باعث شده تا چهره گمرک بوشهر در افکار عمومی زیر سوال برود، هجوم سود جویان نابخردی است که به جای کار صحیح تجاری، دست به ماجراجویانه ترین اعمال دست زده اند و گمرک را محلی برای عمل قاچاق خود کردند. کسانی که با گذاشتن یک صفر جلوی مبلغ عوارض گمرکی پرداخت شده و کلاه گذاشتن بر سرگمرک میلیونها تومان کالا را با پرداختی کمتر از گمرک خارج نمودند و یا کسانی که کالایی را اظهار کرده و در کانتینرهای حمل بار، کالای غیر مجاز را جاسازی کردند از جمله این خاطیان هستند که مسئولین گمرک به موقع متوجه اعمال ناشایست آنان شده و مانع سود جویی آنها شدند.



اگر امروز وارد سالن ارزیابی گمرک شوید، متوجه خواهید شد که جو سالن ارزیابی کالاهای وارداتی بشدت امنیتی شده و همان افراد سودجو از این شرایط ناله و فغان دارند ودیگران هم به پای آنها می سوزند.

آیا اگر صاحب خانه ای متوجه شود که سارقان از هر جهت برای سرقت اموال اش قصد سو دارند خانه خود را مجهز به سیستم دزد گیر الکترونیکی، یا نرده کشی روی دیوار منزلش نماید ، صاحب خانه را می توان مورد شماتت قرار داد؟

گمرک سالیان سال محل اشتغال مردم شهر و کشور بوده و به قول معروف سفره گسترده ای جهت انتفاع همگان بوده است. بسیار ناخوشایند است که افرادی بیایند از این سفره تناول کنند و سپس سفره را پایمال نمایند.

اعتراض ائمه جمعه بوشهر به انتصاب مدیرعامل غیربومی پارس جنوبی

پخش خبر انتصاب فرماندار اسبق شیراز به عنوان مدیرعامل پارس جنوبی، باعث واکنش اعتراض آمیز جمعی از ائمه جمعه بوشهر شد. بعد از اینکه از حیدر اسکندرپور فرماندار اسبق شیراز به عنوان گزینه جدی مدیرعاملی منطقه ویژه اقتصادی انرژی پارس نام برده شد، اعتراضاتی در سطح استان بوشهر بوجود آمد از جمله اینکه جمعی از ائمه جمعه در خطبه های نماز جمعه، حذف نیروهای بومی را از مدیریت پارس جنوبی، ظلم به مردم استان بوشهر دانستند.

انتصاب مدیرعامل پارس جنوبی با حمایت چهره های متنفذ استان فارس

گفته می شود حیدر اسکندرپور متولد کازرون بوده و کارشناسی ارشد مدیریت صنایع دارد، با حمایت برخی چهره های متنفذ استان فارس به گزینه مدیرعاملی منطقه ویژه پارس مبدل شده و ظاهرا مراحل اولیه انتصابش در شرکت ملی نفت نیز طی شده است.

اسکندرپور در دهه ۷۰ از شهرداری کازرون به شهرداری بوشهر آمد و پس از آن نیز برای مدتی در سازمان ثبت احوال کشور مشغول شد، اما در دهه ۸۰ به فارس بازگشت و به مدت ۴ سال فرماندار شیراز شد. گفتنی است از زمستان ۹۰ تاکنون مهندس مسعود نصوری از چهره های بومی مدیرعاملی منطقه ویژه پارس را برعهده دارد.

امام جمعه آبپخش: جایگزینی نیروهای غیربومی با بومی صلاح نیست

امام جمعه آب‌پخش گفت: جایگزینی نیروهای غیربومی به جای مدیران بومی به صلاح مردم نیست. به گزارش مهر؛ حجت‌الاسلام خداداد رضائی در خطبه‌های نماز جمعه آب‌پخش به تغییر و تحولات مدیریتی در سطح استان و منطقه اشاره کرد و بیان داشت: شنیده می‌شود که می‌خواهند برخی مدیران بومی را بردارند و مسئول غیربومی بگذارند که این موضوع به صلاح مردم نیست. وی ادامه داد: شعار ما این است که باید مسئولانی توانمند و لایق انتخاب شوند که بتوانند کارکنند و خدمات مناسب و خوبی را به مردم ارائه دهند.

هشدار امام جمعه کنگان درباره انتصاب مدیرعامل غیربومی پارس جنوبی

حجت الاسلام محمود محمودی امام جمعه کنگان در اجتماع نمازگزاران کنگان با اشاره برخی زمزمه ها در خصوص جابجایی برخی نیروهای بومی در منطقه گفت:امیدواریم این اخبار شایعه ای بیش نباشد زیرا این کار خلاف توقعات و انتظارات مردم منطقه و غیرقابل تحمل است.

امام جمعه گناوه: حذف مسئولان بومی پارس جنوبی ظلم به بوشهر است

امام جمعه گناوه گفت: وزیر نفت و دولت مردان در انتصاب و انتخاب مسئولان در پارس جنوبی دقت کنند چراکه حذف نیروهای بومی درپارس جنوبی ظلم به استان بوشهر است. حجت الاسلام سیدعبدالهادی رکنی حسینی در خطبه های نمازجمعه این هفته گناوه به ضرورت توجه به مسئولان متخصص بومی در منطقه پارس جنوبی پرداخت و گفت: برخی صحبت‌ها است که وزیر نفت درصدد این است که مدیر بومی و متخصص پارس جنوبی را عزل کند و نیروی غیربومی جایگزین کند که لازم است مسئولان و دولت مردان به نیروهای بومی متخصص استان بوشهر در پست‌های پارس جنوبی توجه ویژه کند.

وی با بیان اینکه حذف مسئولان متخصص بومی از پارس جنوبی ظلم به استان بوشهر است تاکید کرد: امید است وزیر نفت و دولت مردان سبب تحریک احساسات مردم نشوند که موجب ناآرامی شود.

تقاضای مدیرکل میراث از شورا و شهرداری بوشهر

هدیه روز بوشهر را به مردم بدهید

مدیرکل میراث فرهنگی بوشهر طی نامه ای خطاب به شورا و شهرداری بوشهر، خواستار مرمت و احیا عمارت های بیلیارد و مشروطیت و مشارکت در باز زنده سازی مدرسه سعادت از محل اعتبارات داخلی شهرداری شد. متن نامه وی بدین شرح است:

جناب آقای برزگر،رئیس محترم شورای اسلامی شهر بوشهر
جناب آقای آزاد شهرکی ، شهردار محترم بندر بوشهر
اعضای محترم شورای شهر بوشهر

با سلام، بدون تردید هر شهری زنده به تاریخ، فرهنگ و هویت شکل گرفته خود در بستر و مکان است، بنابراین آنچه از گذشته به شهر و شهروندان می رسد نه تنها میراث که روح و شخصیت انسانهایی است که در آن سرزمین زندگی می کنند. از آن جهت که اینجانب به داشتن دغدغه و علاقه ویژه شما به شهر عزیزمان، بوشهر و تاریخ فروزان اش اطمینان دارم و می دانم که احیاء بوشهر و خدمت به شهروندانش انگیزه اصلی شما برای حضور و مشارکت در امر مدیریت شهری است، خواهش دارم به مناسبت روز بوشهر هدیه ای به مردم بوشهر بدهید و مرمت و احیاء عمارت های بیلیارد و مشروطیت و مشارکت در باز زنده سازی مدرسه سعادت را از محل اعتبارات داخلی شهرداری به تصویب برسانید.

بدون شک این اقدام شما گامی بزرگ در راستای جلا بخشیدن به روح و تاریخ بندر بوشهر و کار نیکویی است که شورا و شهرداران پیشین آغاز کردند و می بایست به سنتی ارزشمند در شورا و شهرداری بندر بوشهر تبدیل گردد.

با تشکر – محمد ابراهیم فروزانی
مدیر کل میراث فرهنگی،صنایع دستی و گردشگری استان بوشهر
۹۲/۱۲/۱۸ روز بوشهر